

بسم الله الرحمن الرحيم
السلام عليك يا ولي الله ادركني

سیر تاریخی معنای فقه

مسعود امامی

چکیده

نوشتار حاضر طی چهار فصل به بیان سه معنای لغوی کلمه فقه و معنای اصطلاحی آن و سیر تطور و شکل گیری آنها در میان عموم مسلمانان و دانشمندان دینی در طول تاریخ پرداخته و در نهایت به این نتیجه رسیده است که معنای لغوی نخست برای فقه، فهم عمیق معانی می باشد. این معنا پس از نزول آیه ۱۲۲ سوره توبه به تدریج به معنای دوم که فهم عمیق دین است متحول گردید. سپس در اوایل قرن پنجم، معنای سوم فقه که فهم عمیق احکام شرعی می باشد رواج یافت و تا کنون این معنا میان مسلمانان از لفظ فقه متبادر است. پس در عصر حضور معصومان (ع) معنای سوم رواج نداشته و به همین جهت نباید نصوص قرآنی و روایی بر این معنا حمل شود. در نهایت در فصل پنجم این نوشتار برخی نتایج علمی برخاسته از فصول قبل بیان شده است.

کلید واژگان: فقه، فقیه، فقها، مرجعیت تقلید.

مقدمه

کلمه «فقه» و مشتقات آن به طور فراوان در قرآن کریم، روایات معصومان (ع) و متون عالمان دینی شیعه و سنی به کار رفته است. علم به احکام شریعت نیز که پربارترین و برجسته ترین دانش در میان دانش های اسلامی است، از گذشته دور تا کنون «فقه» نامیده می شود. پس این کلمه دارای جایگاه مهمی در معارف اسلامی و در میان مسلمانان است. در عین حال این واژه از صدر اسلام تا زمان حاضر دچار تحولات معنایی متعدد شده است. این تحولات در سده های مختلف به وقوع پیوسته و همین واقعیت موجب شده که معنای متبادر از این کلمه و مشتقات آن در متون اسلامی با توجه به تاریخ صدور آن متفاوت باشد. از این

رو لازم است این معانی از یکدیگر باز شناخته شود و تاریخ دگرگونی های آنان نیز کم و بیش تعیین گردد تا بر پایه آن بتوان به فهم درستی از این کلمه و مشتقات آن در متون اسلامی، به خصوص قرآن کریم و روایات معصومان (ع) دست یافت.

فصل اول: معنای نخست فقه

در معنای نخستین فقه اختلاف است. دیدگاه های مختلفی در این باره مطرح شده که برخی از آنها به هم نزدیک و یا با یکدیگر قابل جمع است. از این رو نخست به طرح تفصیلی اقوال می پردازیم، سپس رابطه آنها با یکدیگر را بررسی می کنیم. اقوال در این مورد عبارت است از:

۱. بعضی از لغت شناسان فقه را به معنای «فهم» دانسته اند.^۱ برخی از فقهاء نیز فقه را در لغت همین گونه معنا کرده اند.^۲ شهید اول در معنای لغوی فقه می گوید:

فقه در لغت به معنای فهم است و فهم نیز به معنای علم است. معنای

دیگر فقه، تیزبینی ذهن برای کسب علوم می باشد.^۳

۲. برخی آن را به «علم» معنا کرده اند.^۴

۳. بعضی آن را به «علم» و «فهم» با هم معنا کرده اند.^۵ برخی مانند سمعانی (م ۴۸۹) و زرکشی (م ۷۹۴) فقه، فهم، علم و ادراک را به یک معنا می دانند و کوشیده اند این ادعا را ثابت کنند.^۶

۴. برخی فقه را به فهم و درک معنا از روی دقت و تأمل معنا کرده اند.^۷ قرافی (م ۶۸۴) همین قول را برگزیده است. او از ابو اسحاق شیرازی (م ۴۷۶) نقل می کند که فقه به معنای

۱. الصحاح ۶/۲۲۴۳.

۲. تحریر الاحکام الشرعیة ۳۰/۱؛ القواعد و الفوائد ۳۰/۱؛ معالم الدین ۲۶/۱؛ قوانین الاصول ۵/۵؛ هدیة المسترشدين ۴۹/۱؛ الفوائد الطوسیة ۵۳۹؛ باب مدينة العلم ۶؛ روضة الناظر و جنة المناظر ۵۳؛ التمهيد في اصول الفقه ۳/۳؛ فتح الوهاب ۸/۱؛ مغنی المحتاج ۵/۱؛ فتح المعین ۲۱/۱؛ فتح الباری ۱۴۷/۱؛ عمدة القاری ۴۳/۲؛ الواضح في اصول الفقه ۷/۱؛

۳. ذکرى الشيعة ۱/۴۰.

۴. معجم مقائیس اللغة ۴/۴۴۲؛ مجمل اللغة ۵۵۱؛ شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکوم ۸/۵۲۳۰؛ تاج العروس ۷۲/۱۹؛ التلخیص فی اصول الفقه ۱۰۵.

۵. المحکم و المحيط الاعظم ۴/۱۲۸؛ لسان العرب ۱۳/۵۲۲؛ المصباح المنیر ۲/۴۷۵؛ الکلیات ۶۹۰؛ مجمع البحرین ۶/۳۵۵.

۶. قواطع الادلة في الاصول ۳۳/۳۳؛ البحر المحيط ۱/۲۰؛ الجامع لمسائل اصول الفقه ۱۱/۱؛ باب مدينة العلم ۷/۷.

۷. التحقيق في كلمات القرآن الكريم ۹/۱۲۳.

«ادراک الأشياء الخفیة» است و به همین جهت گفته می شود: «فقهت کلامک»، ولی گفته نمی شود: «فقهت أن السماء فوقنا». قرافی می گوید: برخی دیگر نیز این قول را برگزیده اند.^۸ زرکشی از قرافی نقل می کند که می گوید:

فقه مختص به علوم نظری است که در مظان خفاء می باشند. پس پسندیده نیست که گفته شود: فقهت أن الاثنین أكثر من الواحد. همچنین به کسی که فقط علم به ضروریات احکام شرعی دارد فقیه گفته نمی شود.^۹

همچنین محمود بن زید ماتریدی (متوفای اواخر قرن پنجم) می گوید: فقه دستیابی به معنای پنهانی است که حکم به آن تعلق گرفته است و فقه دانشی است که استنباط می شود و نیاز به تأمل و نظر دارد.^{۱۰} ابوهلال عسکری (م ۳۹۵) در مقام تفاوت معنای علم و فقه می گوید:

فقه علم به مقتضای کلام از روی تأمل است. برای همین گفته نمی شود که «إن الله یفقه»، زیرا خداوند به تأمل و وصف نمی گردد. به مخاطب گفته می شود: «تفقه ما أقوله»؛ یعنی تأمل کن در آنچه می گویم تا آن را بشناسی. فقه فقط در مورد فهم معنای کلام به کار می رود. خداوند می فرماید: «لَا یَکَادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلًا». آیه شریفه «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» به لفظ تسبیح به کار رفته است که قول و سخن می باشد. علم شریعت نیز فقه نامیده می شود زیرا مبتنی بر فهم کلام خدا و رسول او است.^{۱۱}

ابوالبقاء (م ۱۰۹۴) بعد از این که فقه را به علم، فهم و فطنت معنا می کند می گوید: فقه در عرف به معنای وقوف بر معنای خفی است که حکم به آن تعلق گرفته است. برای همین گفته شده: فقه رسیدن به علم غائب به واسطه علم حاضر است؛ یعنی فقه تعقل و اطلاع بر امور است که درک و شعور را در پی دارد.^{۱۲}

^۸. شرح تنقیح الفصول/۲۱؛ نفائس الاصول فی شرح المحصول/۱/۱۲۰.

^۹. البحر المحیط/۱/۲۰.

^{۱۰}. کتاب فی اصول الفقه/۳۴.

^{۱۱}. الفروق اللغویة/۴۱۲.

^{۱۲}. کلیات/۶۹۰.

جرجانی (م ۸۱۶) نیز به نقل از برخی معنایی مشابه معنای ابوالبقاء ذکر می کند. و می افزاید که به همین جهت خداوند به فقه توصیف نمی شود.^{۱۳} محمد ابوزهره از معاصران می گوید:

فقه در لغت به معنای فهم عمیق و نافذی است که به واسطه آن

غایت افعال و اقوال شناخته می شود.^{۱۴}

ابو حیان اندلسی (م ۷۵۴) در تفسیر دو آیه « وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ».^{۱۵} به تفاوت معنای علم و فقه اشاره کرده است. در آیه نخست، هدایت به سبب ستارگان نشانه ای برای کسانی شمرده شده که «علم» دارند و در آیه دوم آفرینش انسان ها از یک جان نشانه ای برای کسانی است که دارای «فقه» می باشند. او در بیان علت تفاوت تعبیر به علم و فقه در این دو آیه می گوید:

هدایت به سبب ستارگان امری است که به راحتی فهمیده می شود

از این رو در آیه اول کلمه «يعلمون» به کار رفته است، اما چون درک

آفرینش انسان ها از یک جان نیازمند فکر و دقت نظر است به همین

جهت در آیه دوم کلمه «يفقهون» استعمال شده است، زیرا «فقه» به

معنای به کار گیری فطنت، زیرکی و دقت نظر می باشد.^{۱۶}

برای روشن شدن چهار معنای ذکر شده که در آنها معنای فقه با معنای فهم و علم پیوند

خورده است می بایست تفاوت میان معانی «علم» و «فهم» روشن شود.

برخی علم و فهم را به یک معنا می دانند و میان آنها فرقی ننهادند و فهم را به علم معنا

کرده اند.^{۱۷} برخی نیز فهم را به «معرفت» معنا کرده اند که مترادف علم است.^{۱۸} پس فهم و علم

نیز مترادف می گردند. اما جمعی دیگر از لغت شناسان فهم را به «علم به معنای شیء» می

دانند.^{۱۹} این معنا أخص از معنای مطلق علم است و شامل علم حسی به نوات و أعراض آنها

نمی شود.

^{۱۳} .التعريفات/۲۷۲.

^{۱۴} . اصول الفقه/۷.

^{۱۵} . انعام/۹۷، ۹۸.

^{۱۶} . البحر المحيط في التفسير / ۵۹۶.

^{۱۷} . الصحاح ۲۰۰۵/۵؛ معجم مقائيس اللغة ۴/۵۷.

^{۱۸} . العين ۴/۶۱؛ المحيط في اللغة ۴/۱۰.

^{۱۹} . شمس العلوم ۵۲۶۹/۸؛ فروق اللغات/۱۷۶.

ابو هلال عسکری آن را به معنای «علم به معنای کلام هنگام شنیدن» می داند. این معنا نیز أخص از معنای مطلق علم و أخص از معنای پیشین است. او می افزاید که به همین جهت خداوند به فهم توصیف نمی شود، زیرا خداوند علم ازلی به حقیقت همه اشیاء دارد. سپس می گوید: برخی گفته اند که فهم فقط در کلام به کار می رود و ابو احمد بن ابی سلمه می گوید: فهم در کلام و غیر کلام از موارد بیان، مانند اشاره نیز به کار می رود.

ابو هلال در مقام حل این اختلاف می گوید: اصل این است که فهم «علم به معنای کلام هنگام شنیدن» است اما در مورد اشاره نیز به کار می رود چون اشاره جانشین کلام در دلالت بر معنا است.^{۲۰} روشن است که بر اساس همین مناسبات، استعمال فهم در موارد علم به معنای کلام مکتوب، به طریق اولی خواهد بود.

سپس ابو هلال عسکری از قول برخی نقل می کند که علم نفس ادراک است ولی فهم أخص از علم است و به معنای ادراک خفی و دقیق می باشد. به همین جهت خداوند در آیه شریفه «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّمْنَا هُكَيْمًا وَ عَلِيًّا»^{۲۱} فهم را مختص سلیمان نموده و علم را به هر دو نسبت داده است.^{۲۲}

فخر رازی می گوید: فهم تصور معنا از لفظ مخاطب است.^{۲۳} زبیدی می گوید: علم مطلق ادراک است و فهم سرعت انتقال نفس از امور خارجی به غیر آن است... آمدی می گوید: فهم، زیرکی و توانایی ذهن برای دریافت مطالب است.^{۲۴} در روایات متعددی میان علم و فهم فرق گذاشته شده است. مانند این جملات که از امیرالمومنین (ع) نقل شده است:

أَلَا لَأَخَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُمٌ.^{۲۵}
مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِبْحٌ وَ مَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ وَ مَنْ خَافَ أَمِنَ وَ مَنْ
اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَ مَنْ أَبْصَرَ فَهَمَ وَ مَنْ فَهَمَ عِلْمٌ.^{۲۶}

^{۲۰} . الفروق اللغوية/ ٤١٤.

^{۲۱} . انبياء/ ٧٩.

^{۲۲} . الفروق اللغوية/ ٤١٤.

^{۲۳} . مفاتيح الغيب ٢/ ٤٢٢.

^{۲۴} . تاج العروس ١٧/ ٥٤٦.

^{۲۵} . وسائل الشيعة ٦/ ١٧٣.

^{۲۶} . نهج البلاغة/ ٤٤٤.

وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ وَ غَوْرِ الْعِلْمِ وَ زُهْرَةَ الْحُكْمِ وَ رَسَاخَةَ الْحِلْمِ فَمَنْ فَهِمَ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ وَ مَنْ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ.^{۲۷}

در دو جمله اخیر میان فهم و علم فرق نهاده شده و فهم مقدمه علم شمرده شده است. اگر فهم به معنای «علم به معنای کلام و مانند آن» باشد روایات مزبور معنای مناسبی می یابد و آن عبارت است از این که هر کس معانی اشیاء را دریافت بر دانش او افزوده می شود یا به عمق دانش دست می یابد.

ابن ابی الحدید در شرح جمله نخست میان معنای این دو کلمه فرقی نمی گذارد و هر دو را به معنای مطلق شناختن معنا می کند و تفاوت را در متعلق شناخت می داند. از این رو به تکلف می افتد و جمله را این گونه معنا می کند که هر کس مقدمات یک حقیقت را شناخت به نتیجه نیز علم پیدا خواهد کرد.^{۲۸}

۵. جمعی از لغت شناسان معنای نخستین فقه را «شوق» و «فتح» می دانند که به تدریج در معنای علم و فهم به کار رفته است.^{۲۹} هروی نیز همین قول را برگزیده است.^{۳۰} زمخشری می گوید:

هر ثلاثی مجردی در زبان عربی که فاء الفعل آن «فاء» و عین الفعل آن «قاف» باشد دارای معنای «شوق» و «فتح» است. او سپس به کلماتی مانند فقا، فقه، فقع، فقر و فقص مثال می زند.^{۳۱}

مقصود این گروه از لغت شناسان این است که این گونه کلمات در عین حال که دلالت بر معنای خاص خویش دارند متضمن معنای «شوق» و «فتح» نیز می باشند، نه این که همه به یک معنا و مترادف با یکدیگر هستند. بنابراین «فقه» به معنای علم و فهم است، ولی علم و فهمی که از شکافتن دانش های دیگر به دست می آید. در مقابل آن علم و فهمی خواهد بود که به آسانی و بدون تلاش نظری حاصل شود، مانند علمی که از به کارگیری حواس پنج گانه به دست می آید.

رابطه این کلمات با یکدیگر «اشتقاق أكبر» نامیده می شود که در آن الفاظ در همه حروف اصلی با هم اشتراک ندارند، بلکه در بعضی با هم مشترک هستند؛ بر خلاف «اشتقاق کبیر» و

^{۲۷} . همان/۴۰۹.

^{۲۸} . شرح نهج البلاغه ۲۸/۱۹.

^{۲۹} . الفائق فی غریب الحدیث ۴۵/۳؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر ۶۵/۳.

^{۳۰} . موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت (ع) ۱۸/۱ به نقل از: الغریبیین (مخطوط) ۱۲۶/۲.

^{۳۱} . الفائق فی غریب الحدیث ۴۶/۳.

«اشتقاق صغیر» که در اولی الفاظ در همه حروف اصلی با هم مشترک می باشند، ولی ترتیب حروف در هر لفظ نسبت به لفظ دیگر متفاوت است؛ مانند «حمد» و «مدح» و در دومی الفاظ در همه حروف اصلی و ترتیب آنها با یکدیگر مشترک می باشند. در علم صرف فقط به «اشتراک صغیر» پرداخته می شود؛ در حالی که «اشتقاق کبیر» و «اشتقاق اکبر» اگر چه در علم صرف کارایی ندارند، ولی برای کشف دقایق معانی الفاظ در علم لغت کارایی فراوان دارند.^{۳۲}

۶. راغب اصفهانی (م ۵۰۲) فقه را به «التَّوَصُّلُ إِلَى عِلْمِ غَائِبٍ بِعِلْمِ شَاهِدٍ، فَهُوَ أَخْصُّ مِنَ الْعِلْمِ» معنا کرده است.^{۳۳} ابو البقاء نیز این معنا را برای فقه تایید کرده است.^{۳۴} این معنا نزدیک به معنای پیشین است، زیرا در این صورت فقه به معنای مطلق دانش نیست و شامل دانشی که بدون تلاش فکری حاصل می شود، نمی گردد. بلکه فقه به معنای دانشی است که با تلاش و کوشش فکری همراه است و با کاوش در دانش های پیشین به دست می آید.

۷. برخی فقه را به معنای «علم در دین» می دانند.^{۳۵}

۸. برخی در عین حال که فقه را به علم معنا کرده اند، «فطنت» را نیز از معانی آن ذکر کرده اند.^{۳۶} علی بن محمد آمدی (م ۶۳۱) فقه را به معنای فهم می داند، ولی فهم را هم معنای علم نمی داند. او معتقد است فهم، جودت ذهن و آمادگی آن برای درک حقایق است در حالی که علم، مطلق ادراک است.^{۳۷}

۹. فخر رازی (م ۶۰۶) فقه را به «علم به غرض متکلم از کلامش» معنا کرده است.^{۳۸} او می گوید:

کفار قریش چون غرق در شهوات و شبهات خود بودند به غرض خداوند از اسلام و شریعت پی نمی بردند و به همین جهت خداوند می فرماید: «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا».^{۳۹}

شیخ الاسلام سبکی (م ۷۵۶) در توضیح این قول می گوید:

^{۳۲} . مفتاح العلوم/۱۴؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم/۱۱/۱.

^{۳۳} . مفردات الفاظ القرآن/۶۴۲.

^{۳۴} . کلیات/۶۹۰.

^{۳۵} . العین/۳/۳۷۰؛ المحيط فی اللغة/۳/۳۴۷؛ المحکم و المحيط الاعظم/۴/۱۲۸.

^{۳۶} . المحکم و المحيط الاعظم/۴/۱۲۸؛ تاج العروس/۱۹/۷۲؛ کلیات/۶۹۰.

^{۳۷} . الإحکام فی اصول الأحکام/۵/۱.

^{۳۸} . المحصول فی علم اصول الفقه/۵/۱.

^{۳۹} . مفاتیح الغیب/۲/۴۲۲.

غرض متکلم چیزی بیش از معنای وضعی لفظ است. معنای وضعی لفظ را غیر فقیه از کسانی که با معنای الفاظ آشنا هستند می‌فهمند، ولی به آنها فقیه گفته نمی‌شود.^{۴۰}

قول فخر رازی پس از او مورد پذیرش برخی مانند جرجانی (م ۸۱۶)،^{۴۱} و مورد انتقاد برخی دیگر واقع شد. از جمله محمد بن محمود عجلی (م ۶۵۳) از نخستین شارحان کلام او بر او خرده می‌گیرد و فقه را به فهم معنا می‌کند.^{۴۲}

نتیجه‌گیری: از جمع بندی آراء صاحب نظران به دست می‌آید که علم، فهم و فقه دارای معانی مختلفی می‌باشند و دقیقاً به یک معنا نیستند. علم اعم از فهم، و فهم اعم از فقه است. علم به معنای مطلق ادراک می‌باشد و فهم به معنای ادراک معنای کلام و مانند کلام است و فقه به معنای ادراک دقیق و از روی تأمل معنای کلام و مانند کلام است.

برخی مانند ابوهلال عسکری - چنانچه گذشت - قید دقت را در معنای فهم اضافه کرده‌اند. به نظر می‌رسد وجود این قید به جهت خصوصیت درک معنا است که آن را از درک حسی جواهر و أعراض متمایز می‌کند. انسانی که با شنیدن کلامی، معنای آن را درک می‌کند نسبت به انسانی که با دیدن حیوانی در مقابل خود، وجود او و رنگ و اندازه اش را درک می‌کند، بیشتر نیازمند به دقت است. پس قید «دقت» بدین جهت نیست که درک معنا گاهی به همراه دقت است و گاهی بدون دقت و آن گاه که به همراه دقت است «فهم» نامیده می‌شود، بلکه بدین جهت است که نفس درک معنا نسبت به درک اعیان نیازمند دقت است. به همین جهت مطلق درک معنا «فهم» نامیده می‌شود.

اما فقه به معنای ادراک عمیق، دقیق و از روی تأمل معنای کلام و مانند آن است. در اینجا قید «دقت» به جهت تفاوت جوهری درک معنا با درک حسی نیست، بلکه به جهت تمایز آن با درک غیر دقیق از معنا است. پس درک معنا به طور مطلق «فهم» نامیده می‌شود و درک دقیق معنا، «فقه» خوانده می‌شود.

بنابراین لغت شناسانی که در سه قول نخست، فقه را فهم یا علم، و فهم را علم معنا کرده‌اند، در واقع معنای عام کلمه را ذکر کرده‌اند و متذکر معنای خاص آن نشده‌اند. این شیوه میان بسیاری از لغت شناسان از گذشته تا کنون رایج بوده است که به تفاوت های اندک و ظریف میان لغات اعتناء نمی‌کردند و برای سهولت کار، بسیاری از لغات را به یکدیگر معنا

^{۴۰} . الابهاج فی شرح المنهاج ۲۸/۱.

^{۴۱} . التعریفات/۲۷۲.

^{۴۲} . الکاشف عن المحصول ۱۳۴/۱.

می کردند؛ بدون آن به بیان تفاوت میان آنها به پردازند. همین امر سبب می شد که برخی از اهل لغت مانند ابوهلال عسکری به تدوین کتبی پردازند که در آنها تفاوت لغاتی که در آثار لغت شناسان به یکدیگر معنا می شوند و از این رو به ظاهر مترادف می نمایند، تبیین گردد. بر همین اساس بعضی از محققان در لغت بر این باورند که در لغت عرب ترادف حقیقی، یعنی توافق دو لفظ در معنا واحد با همه خصوصیات آن، وجود ندارد.^{۴۳}

پس در میان اقوال گذشته قول چهارم صحیح تر است و اشکال زرکشی به این که لغت شناسان فقه را به فهم معنا کرده اند و فهم شامل فهم امور واضح و غیر واضح هر دو می گردد وارد نیست، زیرا آنان در مقام معنای عام فقه بوده اند چنانچه گاهی فهم را نیز به علم که معنای عام آن است معنا نموده اند.

قول پنجم نیز موید معنایی است که در قول چهارم برای فقه بیان شد، زیرا دلالت لفظ فقه بر معنای شق و فتح گویای این است که فقه در مواردی به کار می رود که فهم کلام نیازمند ژرف نگری و فرورفتن در عمق معانی و شکافتن آنها است. قول ششم نیز - چنانچه گذشت - قول چهارم را تایید می کند.

دلالت لفظ فقه بر فطنت و جودت ذهن که در قول هشتم و کلام شهید اول مطرح شده است نیز معنا کردن لفظ به لازم آن است، زیرا بدون فطنت و زیرکی نمی توان به عمق معانی دست یافت؛ نه این که واقعیت خارجی فطنت، «فقه» نامیده می شود. روشن است که طرفداران این قول مقصودشان این نیست که موضوع له لفظ فقه، جودت و زیرکی ذهن است، زیرا در این صورت بی معنا خواهد بود که فقه متعدی به الفاظی مانند «قول» و «حدیث» شود.

قول نهم نیز بیان دیگری از قول چهارم است، زیرا گذر کردن از معانی ظاهری الفاظ و پی بردن به غرض اصلی متکلم که معنا و مقصود اصلی است نیازمند دقت و تأمل می باشد؛ چنانچه در عبارت نقل شده از ابوزهره نیز توجه به این نکته شده بود.

با بررسی موارد استعمال فقه و مشتقات آن در قرآن کریم قول چهارم ثابت می شود. در این آیات، فقه به معنای فهم عمیق و دقیق تناسب بیشتری با مدلول آیات نسبت به مطلق فهم دارد.

در نه آیه از بیست آیه ای که یکی از مشتقات کلمه «فقه» در آنها به کار رفته است خبر از فقدان «فقه» در کافران و منافقان داده شده و آنان به «لَا يَفْقَهُونَ» و مانند آن توصیف شده اند.^{۴۴} در این دسته از آیات متعلق فقه ذکر نشده است. در سه آیه دیگر این عبارت آمده است:

^{۴۳} . التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۸/۱.

^{۴۴} . اعراف/۱۷۹؛ انفال/۶۵؛ توبه/۸۱، ۸۷، ۱۲۷؛ فتح/۱۵؛ حشر/۱۳؛ منافقون/۳، ۷.

«جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا».^{۴۵} در این سه آیه نیز «فقه» از کافران نفی شده ولی متعلق عدم فقه به صورت ضمیر ذکر شده است. مرجع ضمیر چنانچه مفسران گفته اند قرآن کریم است.^{۴۶}

نفی فقه در دسته اول از آیات که متعلق آن ذکر نشده است مناسب تر است که به معنای نفی فهم عمیق باشد، نه نفی مطلق فهم؛ زیرا نفی هر گونه فهمی از کافران و منافقان ادعایی غیر قابل قبول است، مگر متعلق فهم حقیقت خاصی مانند قرآن و دعوت پیامبر (ص) باشد. ولی اگر مقصود از این دسته آیات نفی فهم عمیق باشد در این صورت نه تنها نیازی نیست که متعلق فهم را حقیقت خاصی بدانیم، بلکه حتی اگر متعلق فهم حقیقت خاصی مانند قرآن و دعوت پیامبر (ص) باشد - چنانچه در دسته دوم آیات این گونه است - در این صورت نیز استناد فقدان فهم عمیق به کافران و منافقان مناسب تر از استناد فقدان مطلق فهم است، زیرا این گونه نیست که کافران و منافقان هیچ معنایی از قرآن و رسالت را در نیافته باشند و هیچ درکی از آن نداشته باشند، بلکه آنان به عمق معانی قرآن و حقیقت دعوت پیامبر اکرم (ص) نمی رسیدند.

در چهار آیه دیگر متعلق فقه «قول» و «حدیث» است. در یکی از این آیات حضرت موسی (ع) از خداوند می خواهد که قومش به «فقه» سخنان او دست یابند؛ «يَفْقَهُوا قَوْلِي».^{۴۷} در آیه ای دیگر قوم حضرت شعیب (ع) به او می گویند که ما به «فقه» بسیاری از سخنان تو نمی رسیم؛ «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا نَقُولُ».^{۴۸} در دو آیه دیگر به دو گروه از مردم نسبت داده شده است که آنان «فقه» نسبت به هیچ سخنی ندارند؛ «قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا»^{۴۹} «فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا».^{۵۰}

معنای مناسب فقه در این چهار آیه، فهم عمیق است، نه مطلق فهم؛ زیرا متعلق فقه در این چهار آیه، سخن و قول است و کسانی که در این آیات برای آنان درخواست «فقه» سخنی شده است و یا از آنان نفی «فقه» نسبت به هر سخنی یا نسبت به سخن خاصی شده است، ناتوان از درک و فهم ابتدایی سخن دیگران نبودند، بلکه ناتوان از فهم عمیق سخنان بودند.

^{۴۵} . انعام/۲۷؛ کهف/۵۷؛ اسراء/۴۶.

^{۴۶} . التبیان فی تفسیر القرآن الکریم ۴/۱۰۴؛ مجمع البیان ۴/۴۴۳؛ المیزان فی تفسیر القرآن ۱۳/۱۱۴.

^{۴۷} . طه/۲۸.

^{۴۸} . هود/۹۱.

^{۴۹} . کهف/۹۳.

^{۵۰} . نساء/۷۸.

از این رو معنای این چهار آیه اینگونه می شود که حضرت موسی (ع) از خداوند می خواهد که قومش به درک عمیق سخنان او دست یابند و قوم حضرت شعیب (ع) به او می گویند که ما عمق سخنان تو و غرض اصلی تو از این سخنان را نمی فهمیم. در دو آیه دیگر نیز فهم عمیق نسبت به سخنان از قومی بدوی یا جاهل و ظاهرین نفی شده است. در سوره اسراء آمده است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ».^{۵۱} در این آیه «فقه» تسبیح موجودات از مخاطبان نفی شده است. به نظر می رسد کلمه فقه در این آیه نیز تناسب با معنای فهم عمیق دارد، زیرا اگر چه مخاطبان از فهم ظاهری و غیر عمیق تسبیح موجودات نیز عاجز هستند و به همین جهت اگر در آیه به جای «لَا تَفْقَهُونَ» کلماتی مانند: «لاتفهمون» یا «لاتعلمون» به کار می رفت درست بود، ولی چون درک و فهم تسبیح همه موجودات هستی نیازمند فهم عمیق است پس فهم عمیق از مخاطبان نسبت به این واقعیت پنهان نفی شده است. به عبارت دیگر، پیام قرآن کریم در این آیه این است که شما مخاطبان فاقد فهم عمیق هستید تا به درک تسبیح موجودات دست یابید.

در دو آیه دیگر، آیات تکوینی خداوند ذکر شده و در پایان این دو آیه آمده است که هدف از بیان این آیات تکوینی، «فقه» مردم نسبت به آنها است.^{۵۲} در این موارد نیز فقه با معنای فهم عمیق سازگار است، زیرا درک پدیده های طبیعی به عنوان نشانه های خداوند نیازمند فهم عمیقی می باشد تا انسان از واقعیت های طبیعی درکی بیش از ظاهر آنها داشته باشد. به علاوه برداشت ابو حیان در مورد یکی از این آیات و تناسب آن با معنای فهم عمیق در مقایسه با آیه قبل، پیش از این ذکر شد.

آخرین آیه، آیه ۱۲۲ سوره توبه است که دعوت به «تفقه در دین» کرده که با معنای فهم عمیق سازگار است، بلکه معنای فهم عمیق در این آیه نسبت به مطلق فهم، در کنار فرمان به «تفکر»، «تعقل» و «تدبر» در سایر آیات، دارای پیامی بسیار ارزنده برای دین شناسان است و آنان از جمود و فهم ظاهری دین بازمی دارد و دعوت به درک عمیق آموزه های دینی می کند.

پس همه آیاتی که در آنها یکی از مشتقات کلمه فقه به کار رفته است نه تنها با معنای فهم عمیق سازگار می باشند، بلکه قریب به اتفاق آنها تناسب بیشتر با این معنا نسبت به معنای مطلق فهم دارند.

^{۵۱}. اسراء/۴۴.

^{۵۲}. انعام/۶۵، ۹۸.

فصل دوم: معنای دوم فقه

مبدأ تحول در معنای فقه و شکل گیری معنای دوم برای آن، آیه ۱۲۲ سوره توبه بوده است. در این آیه آمده است:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.

و شایسته نیست مؤمنان که همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند، باشد که از زشتکاری حذر کنند؟

در این آیه نیز فقه به معنای لغوی به کار رفته است، اما چون متعلق آن، دین است پس تفقه در آیه به معنای طلب فهم دقیق و عمیق در دین می باشد. متعلق تفقه در این آیه با توجه به این که مطلق دین است؛ نه بخشی از دین و نیز با توجه به ظهور عبارت «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ»، ظاهر در همه علوم و معارف دینی است و اختصاصی به علم به احکام شرعی یا قسم دیگری از علوم دینی ندارد، زیرا انذار با تفقه در همه دین به خصوص اعتقاد به جهان آخرت حاصل می شود.^{۵۳}

پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و سپس سایر مسلمانان به تبعیت از قرآن کریم از عبارت «تفقه در دین» استفاده کردند و آن را موضوع مواعظ، راهنمایی ها و سخنان خویش قرار دادند، مانند این روایات:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهُهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عِيُوبَهَا.^{۵۴}

تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِيٌّ.^{۵۵}
الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ.^{۵۶}

مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ ثُمَّ اتَّجَرَ تَوَرَّطَ الشُّبُهَاتِ.^{۵۷}
مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فِقْهِ فِي دِينٍ.^{۵۸}

^{۵۳} . احیاء علوم الدین ۱/۳۵؛ منیة المرید/۱۵۷؛ المیزان ۹/۴۰۴؛ ادوار فقه ۱/۳۲.

^{۵۴} . الکافی ۲/۱۳۰.

^{۵۵} . الکافی ۱/۳۱.

^{۵۶} . الکافی ۱/۳۲.

^{۵۷} . المقنعه ۱/۵۹۱؛ وسائل الشیعة ۱۷/۳۸۲.

^{۵۸} . الأمالی للطوسی/۴۷۴.

با استعمال کلمه فقه در این آیه در علوم و معارف دینی و رواج آن میان مسلمانان، به تدریج کلمه فقه دچار تحول معنایی شد و در صورت استعمال به طور مطلق و بدون اضافه به دین، به معنای دانش دین و فقیه نیز به معنای دانشمند دینی به کار رفت. در روایات فراوانی این تحول در معنای فقه دیده می شود، مانند این روایات:

الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ الْفِقْهُ لِلدَّيَّانِ وَالطَّبُّ لِلأَبْدَانِ وَالتَّحْوُّ لِللسَّانِ وَالتَّجْوُّمُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ.^{۵۹}

أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقًّا مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ لَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعْاصِي اللَّهِ وَ لَمْ يَتْرِكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ.^{۶۰}

أَهْلُ الدُّنْيَا أَهْلٌ غَفْلَةٌ وَ كَانِ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْفُقَهَاءُ أَهْلُ فِكْرَةٍ وَ عِبْرَةٍ.^{۶۱}
لَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّيَّةِ وَ لَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالتَّقْوَى.^{۶۲}
إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ.^{۶۳}
مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فِقِيهِ.^{۶۴}
إِنَّ مِنْ أَسْرَاطِ السَّاعَةِ إِضَاعَةَ الصَّلَوَاتِ ... فَعِنْدَهَا ... يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ.^{۶۵}

مَنْ زَى الْإِيمَانَ الْفَقْهُ وَ مَنْ زَى الْفَقْهُ الْحِلْمُ.^{۶۶}
أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفَقْهُ وَ أَفْضَلُ الدِّينِ الْوَرَعُ.^{۶۷}
لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا يَا بَشِيرُ، إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَعْنِ بِفَقْهِهِ احْتَجَّ إِلَيْهِمْ فَإِذَا احْتَجَّ إِلَيْهِمْ أُدْخِلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ.^{۶۸}

^{۵۹} . معدن الجواهر/ ۴۰؛ بحار الانوار ۱/ ۲۱۸؛ مستدرک الوسائل ۴/ ۲۷۸.

^{۶۰} . معانی الاخبار/ ۲۲۶.

^{۶۱} . الكافي ۲/ ۱۳۳.

^{۶۲} . الكافي ۸/ ۲۳۴.

^{۶۳} . الكافي ۱/ ۳۸.

^{۶۴} . الكافي ۱/ ۳۸.

^{۶۵} . تفسير قمی ۲/ ۳۰۴؛ وسائل الشیعة ۱۷/ ۳۱۰.

^{۶۶} . الأمالی للطوسی/ ۱۹۲.

^{۶۷} . الخصال/ ۳۰.

^{۶۸} . الكافي ۱/ ۳۳.

يُظَنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ فَهَاءُ عُلَمَاءُ، أَنَّهُمْ قَدْ اثْبَتُوا جَمِيعَ الْفَقْهِ وَ
 الدِّينِ مِمَّا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ وَ لَيْسَ كُلُّ عِلْمٍ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عِلْمُوهُ وَ لَا
 صَارَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ لَا عَرَفُوهُ.^{٦٩}
 إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَ أَفْقَهُهُمْ وَ أَكْتَمَهُمْ لِحَدِيثِنَا.^{٧٠}
 الْفَقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا.^{٧١}

احتمال دارد فقه و مشتقات آن در بعضی از این روایات به معنای اول باشد، چنانچه در
 روایت ذیل به معنای اول است:

سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ طَعْمِ الْمَاءِ؟ فَقَالَ: سَلْ تَفْقَهُا وَ لَا تَسْأَلْ
 تَعْنَتًا؛ طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَيَاةِ.^{٧٢}

در روایات و غیر روایات از آثار قرن دوم و سوم به موارد متعددی از استعمال کلمه فقه
 و فقهاء در کنار کلمات قرائت و قراء بر می خوریم. در این موارد نیز فقه و مشتقات آن در
 معنای دوم به کار رفته است و مقصود تقابل میان کسانی است که به فهم عمیق از قرآن و
 دین دست یافته اند با کسانی که فقط به قرائت قرآن اکتفاء کرده اند.^{٧٣}

این نخستین تحول در معنای فقه است. بنابراین کلمه فقه و مشتقات آن در روایات و اولین
 متون دانشمندان مسلمان در سه قرن نخست می تواند به این معنا باشد، بلکه شاید به توان
 گفت که کلمه فقه و مشتقات آن به علت کثرت استعمال در این معنا در طول زمان مزبور،
 ظهور در معنای نخست ندارد، مگر این که قرائن بر خلاف آن دلالت کند.

فصل سوم: معنای سوم فقه

به تدریج کلمه فقه دچار دگرگونی معنایی جدیدی شد. در این تحول دوم، فقه به معنای
 دانش عمیق دین نیست، بلکه به معنای علم دقیق و عمیق به احکام شرعی می باشد که یکی از
 علوم دینی است. پس کلمه فقه در طول تاریخ دارای سه معنای متفاوت بوده است. اول فهم
 عمیق معنای کلام و مانند کلام، دوم فهم عمیق همه معارف دینی و سوم فهم عمیق خصوص
 احکام شرعی.

^{٦٩} . وسائل الشیعة ٢٧/٦١.

^{٧٠} . الکافی ٢/٢٢٣.

^{٧١} . الکافی ١/٤٦.

^{٧٢} . الکافی ٦/٣٨١.

^{٧٣} . الکافی ٣/٣٧٦؛ فقه الرضا ١٢٤/١٤٣؛ الموطأ ١/١٧٣؛ الأم ١/٨٤.

در معنای سوم همچون دو معنای گذشته، تأمل و دقت در فهم، شرط آن است. بنابراین به کسی که احکام شرعی را می‌داند، ولی آنها را از روی دقت و تأمل یا به عبارت دیگر، اجتهاد و استنباط نیاموخته است، فقیه گفته نمی‌شود و دانش او نیز فقه نامیده نمی‌شود.

تفاوت این سه معنا - چنانکه روشن است - به تفاوت در متعلق فهم عمیق می‌باشد. در معنای اول، متعلق آن معنای کلام و مانند کلام است و در معنای دوم، متعلق آن همه معارف اسلامی می‌باشد و در معنای سوم، متعلق آن، خصوص احکام شرعی است. متعلق در معنای دوم و سوم نسبت به معنای پیشین خود اخص است. پس کلمه فقه در طول تاریخ سه معنای متفاوت یافته است که به ترتیب معانی متاخر نسبت به معانی متقدم در مفهوم برقیود آن افزوده شده و در نتیجه در مصداق کوچکتر شده است.

قرن‌های متمادی است که معنای سوم میان مسلمانان رواج دارد. امروزه نیز کلمه فقه و فقیه به طور مطلق و بدون انضمام قرینه‌ای ظاهر در معنای سوم است و با وجود قرینه‌ای می‌تواند در معنای اول و دوم به کار رود، مانند «فقه الحدیث» یا «فقه اللغة» که امروزه نیز رایج است و از موارد استعمال فقه در معنای نخست می‌باشد.

شاید منشأ تحول معنای دوم به معنای سوم این بود که عموم مردم از گذشته تا کنون بر این باور می‌باشند که به عالمان به احکام شرعی بیش از سایر دانشمندان دینی نیازمند بوده و هستند، زیرا مهم‌ترین دغدغه دینی آنان رعایت احکام عبادی و معاملی شریعت و حفظ صورت ظاهری اعمال است. از این رو شاخص‌ترین مصداق دانشمند دینی برای آنها کسی است که احکام شرعی را به آنان بیاموزد. به همین جهت کلمه فقه و فقیه که بر اساس آموزه‌های قرآن و سنت بر همه معارف دینی و همه دانشمندان دینی اطلاق می‌شد به تدریج از این معنای عام فاصله گرفت و بر شاخص‌ترین علوم دینی و دانشمندان دینی نزد عموم مردم اطلاق گردید.

ادعای ثبوت معنای سوم برای فقه بدین معنا نیست که این کلمه در طول صدها سال که معنای سوم از آن متبادر بوده است در عصر یا سرزمینی خاص دارای معانی دیگری نبوده است. بلکه بدین معنا است که بر اساس شواهد متقن تاریخی معنای غالب و شایع در طول این دوران تا زمان حاضر معنای سوم بوده، هرچند ممکن است در طول این زمان گاهی در عصر یا سرزمینی دارای معنای دیگری نیز بوده باشد که دقیقاً منطبق بر معنای سوم نیست. شهید ثانی (م ۹۶۶) یکی از معانی رایج عرفی در عصر خویش برای فقه را معنایی معرفی می‌کند که با معنای سوم تفاوت دارد. او می‌گوید:

گاهی فقه در عرف بر تحصیل بخشی از احکام اطلاق می شود، هر چند بر پایه تقلید باشد و این معنایی شایع در این زمان است.^{۷۴}

بر پایه این گزارش، دانش کسی که بخشی از احکام را بر پایه تقلید آموخته است فقه نامیده می شد و بالتبع خود او نیز فقیه خوانده می شد. روشن است که چنین استعمالی برای فقه و فقیه امروزه شایع نیست و در تاریخ نیز به دشواری بتوان برای آن شواهدی یافت.

آنچه در بحث ما ضرورت دارد بررسی این نکته است که تحول در معنای سوم در حدود چه تاریخی به وقوع پیوسته است و از چه تاریخی به بعد از کلمه فقه و مشتقات آن، این معنا متبادر می شده است. اگر این تحول معنایی در عصر صدور روایات تحقق یافته باشد در این صورت معنای مورد نظر در روایات یا بخشی از روایات که مربوط به امامان متأخر (ع) است، می تواند معنای سوم باشد و اگر تحول معنایی مربوط به عصر بعد از صدور روایات باشد در این صورت می بایست روایات را بر معنای اول یا دوم حمل کرد.

برای استعمال کلمه فقه و مشتقات آن در روایات در خصوص معنای سوم نمونه های روشنی نمی توان یافت. به نظر می رسد حداقل رواج معنای سوم میان مسلمانان و به خصوص شیعیان بعد از عصر صدور روایات بوده است؛ هر چند برخی تاریخ رواج این معنا برای فقه را اواخر قرن اول می دانند،^{۷۵} ولی شواهد روشنی برای این ادعای خود نیاورده اند.

البته در برخی روایات، «فقه» در موارد و مصادیق علم به احکام شرعی استعمال شده و در برخی دیگر، کلمه «فقهاء» بر بعضی از مجتهدان و عالمان به احکام شرعی اطلاق شده است.^{۷۶} این گونه استعمالات در روایات ضرورتاً بدان معنا نیست که در زمان صدور این روایات، معنای سوم رواج داشته است. بلکه - چنانچه برخی گفته اند - فقه و فقیه در این روایات می تواند به همان معنای دانش دین و دانشمند دینی باشد که در مورد یکی از مصادیقش، یعنی علم به احکام شرعی و عالم به آن به کار رفته است.^{۷۷}

به عبارت دیگر، میان استعمال عام در یکی از مصادیقش با استعمال عام در معنای خاص تفاوت است و آنچه گویای تحول در معنای عام است استعمال دوم می باشد؛ نه استعمال از نوع اول و موارد مزبور در روایات ضرورتاً از نوع دوم نیستند بلکه محتمل است از نوع اول باشند. مانند این روایت:

^{۷۴} . تمهید القواعد/۳۴.

^{۷۵} . دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة ۱۶/۴۰۲.

^{۷۶} . وسائل الشیعة ۱۸/۱۲۹؛ ۱۹/۲۹۴، ۳۴۹، ۲۱/۱۱۰، ۲۳/۲۹۸، ۲۷/۳۶۰، ۲۹/۲۶۵؛ الکافی ۴/۳۰۶، ۴۱/۴؛ علل

الشرایع ۱/۱۹.

^{۷۷} . احیاء علوم الدین ۱/۳۶؛ هدیة المسترشدين ۱/۵۳.

يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ الْفُقَهَاءِ ثُمَّ الْمُتَجِّرِ، الْفُقَهَاءِ ثُمَّ الْمُتَجَّرِ، الْفُقَهَاءِ ثُمَّ الْمُتَجَّرِ. وَ
اللَّهُ لَلرَّبِّا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا.^{٧٨}

در عین حال روایتی وجود دارد که شاید گویای این باشد که در عصر معصومان (ع) زمینه های تحول معنایی اخیر برای کلمه فقه وجود داشته است. یونس بن یعقوب می گوید: مردی از اهل شام خدمت امام صادق (ع) رسید و عرض کرد: «إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفِقْهِ وَفَرَائِضٍ وَ قَدْ جِئْتُ لِمُنَازَرَةِ أَصْحَابِكَ؛ مَنْ دَارَى دَانِشَ كَلَامِ، فِقْهِ وَ فَرَائِضٍ مِی بَاشِمُ كِه بَرَای مَنَازِرِه بَا اَصْحَابِ شَمَا آمَدِه ام».^{٧٩}

در این روایت، فقه به قرینه تقابل با کلام که ظهور در علم عقاید یا بخشی از آن دارد به معنای مطلق علم دین نیست بلکه ظاهر در علم به احکام شرعی می باشد.

کلمه «فرائض» در این روایت به فقه عطف شده است. این استعمال در آثار فقهی مالک بن انس (م ۱۷۹ق)^{٨٠} و احمد بن عبدالله عجلی (م ۲۶۱ق)^{٨١} از دانشمندان اهل سنت نیز دیده می شود. در اعصار بعد این استعمال در کتب فقهی اهل سنت و رجال و تراجم آنان رواج یافت.^{٨٢} ابن خلدون می گوید: مقصود از فرائض، علم به میزان سهام در ارث می باشد. او سپس توضیح می دهد که علت این که فرائض از سایر ابواب فقهی جدا گردیده و گاهی به عنوان علم مستقلی در کنار فقه ذکر می شود این است که آگاهی به فرائض نیازمند به علم حساب می باشد و به همین جهت با سایر ابواب فقهی تفاوت دارد.^{٨٣}

ظاهر کلام علامه مجلسی در شرح روایت مذکور این است که در نظر او فقه در این روایت به معنای علم به احکام شرعی است. او می گوید: ذکر فرائض بعد از فقه، ذکر خاص بعد از عام است و وجه آن این است که علم فرائض نسبت به سایر ابواب فقهی غامض، پیچیده و مورد اختلاف امت است و مخالفین اهتمام بسیار به آن دارند و آگاهی به آن نیازمند به علم

^{٧٨}. وسائل الشیعة ۳۸۱/۱۷.

^{٧٩}. الکافی ۱۷۱/۱، بحار الانوار ۹/۲۳.

^{٨٠}. المدونة الكبرى ۴/۱۹.

^{٨١}. معرفة الثقات ۱/۷۹.

^{٨٢}. مختصر خلیل/۲۱۴، مواهب الجلیل ۵۳۹/۷، حاشیة الدسوقی ۱۸/۴، الشرح الكبير ۱۸/۴، شرح

الازهار ۲/۳۸۰، شرح نهج البلاغة ۳۳/۱، تاریخ بغداد ۴/۲۲۲، سیر اعلام النبلاء ۳۲/۱۹، ۳۰۲/۲۱، لسان

المیزان ۱/۱۴۵، الانساب ۴/۴۳۰، معجم البلدان ۳/۷۷، البدایة و النهایة ۱۱/۳۴۹.

^{٨٣}. تاریخ ابن خلدون ۱/۵۱۱.

حساب می باشد.^{۸۴} ملا صالح مازندرانی نیز این احتمال را داده است که مقصود از فرائض در روایت مذکور احکام ارث باشد.^{۸۵}

قرائن لفظی نیز در موارد استعمال فقه در کنار فرائض در آثار متأخر اهل سنت گویای این است که مقصود از فقه در این گونه موارد معنای سوم است.

روایت یونس بن یعقوب به شکل دیگر نیز در منابع روایی نقل شده است که در آن کلمه فقه در گفتار مرد شامی به قرینه تقابل با علم کلام، عربیت، توحید و امامت، ظهور در معنای سوم دارد.^{۸۶}

در عین حال به استناد یک یا چند روایت معدود نمی توان ادعا کرد که متبادر از لفظ فقه و مشتقات آن در عصر صدور روایات از ائمه معصومین (ع)، معنای سوم بوده است. برای شکل گیری تبادر نیاز به شواهد بسیار بیشتری از روایات و غیر روایات در آن عصر می باشد. هر چند این روایت می تواند قرینه بر این نکته باشد که زمینه های شکل گیری معنای سوم در قرن دوم و در میان جامعه اهل سنت که مرد شامی از میان آنها بوده وجود داشته است.

از ابوحنیفه (م ۱۵۰) نقل شده است که فقه را به «شناخت آنچه به سود نفس و آنچه به ضرر آن است» تعریف کرده است.^{۸۷} این تعریف با توجه به این که ابوحنیفه فقیه بوده و بیشترین دانش او مربوط به احکام شرعی بوده است می تواند موید این نکته باشد که در عصر ابوحنیفه هنوز فقه به معنای سوم رواج نداشته است.

جمعی از دانشمندان یادآور این دگرگونی در معنای فقه شده اند. ابو حامد غزالی (م ۵۰۵) می گوید:

منشأ آمیختگی علوم مذموم با علوم دینی، تحریف نام های پسندیده و تبدیل آنها با اغراض فاسد به معانی دیگری است که مورد نظر سلف صالح در قرن اول نبوده است. این الفاظ عبارت است از: فقه، علم، توحید، تذکیر و حکمت. همه این الفاظ پسندیده هستند ... نخستین لفظ فقه است. تصرفی که در این لفظ رخ داده تخصیص معنای آن بوده، نه نقل و دگرگونی معنای آن. این لفظ مختص شناخت فروع غریب در فتاوا و آگاهی بر دقائق علل آنها و زیاده روی در

^{۸۴}. مرآة العقول ۲/۲۶۸.

^{۸۵}. شرح اصول الکافی للمازندرانی ۵/۹۰.

^{۸۶}. رجال الکشی/۲۷۶.

^{۸۷}. المنثور فی القواعد/۱۲/۱.

سخن گفتن در این مورد و حفظ سخنان دیگران در این موضوع شده است. پس هر کس دقت بیشتری در این باره به خرج دهد و بیشتر به آن مشغول باشد به او «أفقه» گفته می شود. در حالی که «فقه» در عصر نخستین بر علم راه یابی به آخرت و شناخت نکات دقیق از آفات نفس و آنچه موجب تباهی اعمال می گردد و فضیلتی که پستی دنیا و نعمت های آخرت را بر ملا می سازد و خوف را بر انسان چیره می گرداند، اطلاق می شد.^{۸۸}

دانشمندانی از شیعه و اهل سنت برای تبیین معنای فقه در قرآن یا روایات به نقل این سخن غزالی پرداخته اند.^{۸۹}

شهید ثانی (م ۹۶۶) نیز فقه حقیقی را «علم به جلال و عظمت خداوند که موجب خوف و خشوع در انسان می شود و او را بر تقوا و او می دارد و علم به رذائل اخلاقی که باید از آنها پرهیز کند و صفات پسندیده که باید به آنها آراسته شود» تعریف کرده است.^{۹۰}

شیخ بهایی (م ۱۰۳۱) در شرح روایتی که در آن کلمه «فقیه» به کار رفته است به نقل عبارت غزالی می پردازد و می گوید:

مقصود از فقه در این روایت علم به احکام شرعی بر پایه ادله تفصیلی نیست، زیرا این معنایی جدید و مستحدث برای فقه می باشد، بلکه مراد بصیرت در دین است و بیشتر موارد استعمال فقه در روایات به همین معنا می باشد و فقیه نیز کسی است که دارای این بصیرت باشد.^{۹۱}

صدرالمتألهین (م ۱۰۵۰) و ملا صالح مازندانی (م ۱۰۸۱) در شروح خود بر اصول کافی ضمن تصریح بر نوپیدا بودن معنای رایج فقه به نقل عبارت شیخ بهائی پرداخته اند.^{۹۲}

صدرالمتألهین در موارد متعدد از تفسیر خود ضمن نقل بخش هایی از عبارات غزالی، در یک

^{۸۸}. احیاء علوم الدین ۱/۳۵.

^{۸۹}. نضد القواعد/۶؛ الوافی ۱/۱۲۸؛ هدیة المسترشدين ۱/۵۱؛ فیض القدير ۴/۵۸۱؛ كشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام ۱/۵۴؛ روح المعانی ۶/۴۶؛ تفسیر آیات الاحکام/۴۷۶؛ محاسن التاویل ۵/۵۲۹.

^{۹۰}. منیة المرید/۱۵۷.

^{۹۱}. الاربعون حدیثاً/۷۲.

^{۹۲}. شرح اصول کافی لصدرالمتألهین ۱/۴۹؛ شرح اصول کافی للمازندرانی ۲/۲۹، ۴۲۵.

مورد تصریح می کند که معنایی که امروزه برای فقه رایج است مربوط به عصر بعد از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) است.^{۹۳}

علامه مجلسی برای فقه به اقتضاء موارد و قرائن موجود در روایات معانی مختلفی ذکر کرده است. او می گوید: فقیه در بیشتر روایات بر دانشمندی اطلاق شده است که اهل عمل است و آگاه به آفات و کاستی های نفس خود و تارک دنیا و زاهد در آن و مشتاق قرب الهی است.^{۹۴}

به عبارت دیگر به نظر ایشان - چنانچه در جای دیگر یادآور شده است - فقه اسم برای علم و عمل با هم است.^{۹۵} این سخن را بعضی از دانشمندان اهل سنت نیز گفته اند.^{۹۶} مقصود علامه مجلسی روایاتی مانند این است:

إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقْهِ الْحَمِّ وَالصَّمْتِ.^{۹۷}
إِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَفْقَهُوا وَمِنَ الْفَقْهِ أَنْ لَا تَعْتَرُوا.^{۹۸}
فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَبِالصَّالِحَاتِ يُعَمَّرُ الْفَقْهُ وَبِالْفَقْهِ
يُرْهَبُ الْمَوْتُ.^{۹۹}

أَنَّ أَفْضَلَ الْفَقْهِ الْوَرَعُ فِي دِينِ اللَّهِ، وَالْعَمَلُ بِطَاعَتِهِ.^{۱۰۰}

از توضیحات مجلسی ذیل روایتی دیگر فهمیده می شود که مقصود او این نیست که عمل خارجی جزء معنای فقه است، بلکه مقصودش این است که فقه دانشی است که اقتضاء تقوا و عمل اخلاقی را دارد. او می گوید: از بعضی روایات فهمیده می شود که فقه، علم ربانی است که در قلب جای گرفته و آثارش در رفتار آشکار می شود.^{۱۰۱} دیگران نیز تصریح کرده اند که حقیقت فقه، ادراک و علم است و تقوا نتیجه آن می باشد.^{۱۰۲}

^{۹۳} . تفسیر القرآن الکریم ۱/۲۶۰، ۲/۳۵۰، ۳/۲۴۱.

^{۹۴} . بحار الانوار ۲/۱۵۸.

^{۹۵} . بحار الانوار ۵۸/۱۲۱، ۶۸/۲۹۴.

^{۹۶} . کشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام ۱/۵۴.

^{۹۷} . الکافی ۱/۳۶.

^{۹۸} . الکافی ۱/۴۵.

^{۹۹} . الکافی ۲/۵۰.

^{۱۰۰} . الامالی للطوسی/ ۳۰ بحار الانوار ۳۳/۵۴۹.

^{۱۰۱} . بحار الانوار ۶۸/۲۹۴.

^{۱۰۲} . احیاء علوم الدین ۱/۳۶؛ شرح اصول الکافی للمازندرانی ۲/۴۲۷.

به همین علت در برخی روایات بعضی از فقهاء به علت سوء رفتار مورد مذمت قرار گرفته اند،^{۱۰۳} مانند:

سَيَاتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا
اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ
الْهُدَى فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتْ الْفِتْنَةُ وَ
إِلَيْهِمْ تَعُودُ.^{۱۰۴}

صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَّحَا صَلَّحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي، قِيلَ:
يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا؟ قَالَ: الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ.^{۱۰۵}
إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ السَّئِئَةَ بِالسَّئِئَةِ، الْعَرَبَ بِالْعَصَبِيَّةِ وَالِدِّهَاتِينَ بِالْكِبْرِ وَ
الْأَمْرَاءَ بِالْجَوْرِ وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ وَالتُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ وَأَهْلَ الرِّسَالَتِ
بِالْجَهْلِ.^{۱۰۶}

با توجه به تمجید فراوان ائمه (ع) از فقه و فقیه در روایات به نظر می رسد مقصود آنان از
فقهاء در این قسم اخیر از روایات، کسانی هستند که به اقتضای دانش خویش عمل نمی کنند و
یا کسانی که مردم آنان را فقهاء می پندارند، ولی آنها واقعاً به تفقه در دین دست نیافته اند؛
چنانچه در روایاتی دیگر ائمه (ع) دانشمندان اهل سنت را «فقهاء» نامیده اند،^{۱۰۷} مانند:

قَالَ أَذْهَبُ فَتَفَقَّهُهُ وَاطْلُبِ الْحَدِيثَ قَالَ عَمَّنْ قَالَ عَنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ
ثُمَّ اعْرَضَ عَلَى الْحَدِيثِ.^{۱۰۸}
قُلْتُ لَهُ يَعْنِي الرِّضَا (ع) حَدَّثَ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي لَا أَجِدُ بَدَأً مِنْ مَعْرِفَتِهِ
وَلَيْسَ فِي الْبَلَدِ الَّذِي أَنَا فِيهِ أَحَدٌ أَسْتَفْتِيهِ مِنْ مَوَالِيكَ؟ قَالَ: فَقَالَ: آيَتِ
فَقِيهِ الْبَلَدِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاسْتَفْتِهِ فِي أَمْرِكَ فَإِذَا أَفْتَاكَ بِشَيْءٍ فَخُذْ بِخِلَافِهِ
فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ.^{۱۰۹}

همچنین در روایاتی دیگر امام باقر (ع) به این که برخی را مردم فقیه می نامند اعتراض می
کند. در این روایت آمده است:

^{۱۰۳} . الکافی ۴۰/۸؛ بحار الانوار ۸۶/۲

^{۱۰۴} . الکافی ۳۰۸/۸

^{۱۰۵} . الخصال ۳۷/

^{۱۰۶} . الکافی ۱۶۳/۸

^{۱۰۷} . الکافی ۳۰۰/۵۴؛ ۲۶/، ۱۴۵، ۱۴۶؛ ۲۲۳/۶؛ ۲۵۶، ۴۴۸/۷؛ ۳۱۱/۸؛ بحار الانوار ۸۸/۲؛ ۶۳/۶۹۴

^{۱۰۸} . الکافی ۳۵۳/۱

^{۱۰۹} . علل الشرایع ۵۳۱/۲

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ
 الْفُقَهَاءَ لَا يَقُولُونَ هَذَا فَقَالَ: يَا وَيْحَكَ وَهَلْ رَأَيْتَ فَقِيهًا قَطُّ؟! إِنَّ الْفَقِيهَ حَقٌّ
 الْفَقِيهَ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ (ص).^{۱۱۰}

در عین حال مجلسی در برخی روایات مانند مقبوله عمر بن حنظله، فقه را به معنای علم به احکام شرعی می داند^{۱۱۱} و در برخی روایات دیگر آن را به معنای علم به احکام شرعی و اخلاق معنا کرده است.^{۱۱۲}

شاید مقصود علامه مجلسی در این موارد این نیست که فقه به معنای علم به احکام شرعی است، بلکه مرادش این است که فقه در مورد علم به احکام شرعی به کار رفته و بر آن تطبیق یافته است.

بعضی از معاصران نیز تاکید کرده اند که فقه در قرآن و روایات به معنای سوم نیست و این معنا برای فقه در قرون بعد پدید آمده است.^{۱۱۳}

در نخستین آثار مربوط به آغاز عصر غیبت صغری نیز نمی توان شواهد روشنی از استعمال فقه در معنای سوم یافت. از فضل بن شاذان (م ۲۶۰) عباراتی نقل شده است که در آن فقه و مشتقات آن ظهور در معنای دوم دارد.^{۱۱۴} همچنین در کتاب فقه الرضا که بنا بر قول أصح نوشته محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر (م ۳۲۴)^{۱۱۵} است کلمه فقه به وضوح در معنای دوم به کار رفته است^{۱۱۶}

محمد بن عمر کشّی (متوفای نیمه اول قرن چهارم) سه گروه شش نفره از اصحاب ائمه (ع) را «فقهاء» می نامد و ادعا می کند که بزرگان امامیه اتفاق نظر بر تصدیق آنها داشته و اعتراف به «فقه» برای آنها نموده اند.^{۱۱۷} این هیجده نفر در علم رجال بر پایه گزارش کشّی به «اصحاب اجماع» شهرت یافتند.^{۱۱۸}

^{۱۱۰} . الکافی ۷۰/۱.

^{۱۱۱} . بحار الانوار ۲۲۲/۲.

^{۱۱۲} . بحار الانوار ۳۷۴/۶۷.

^{۱۱۳} . ادوار فقه ۳۳/۱؛ دلیل العروة الوثقی ۱/؛ باب مدینه العلم ۷/؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم ۹/۱۲۴؛

ولایت فقیه در حکومت اسلام ۳/۳؛

^{۱۱۴} . رجال کشی ۱۶/، ۳۷، ۴۸۴

^{۱۱۵} . الرسائل الاربعه عشره، رساله فصل القضاء فی الکتاب المشتهر بفقه الرضا ۸۷/؛ النجعه فی شرح

اللمعه ۶/۴۰۰؛ کتاب نکاح ۲۱۶۷/۷.

^{۱۱۶} . فقه الرضا ۲۲۱.

^{۱۱۷} . رجال کشی ۲۳۸/، ۳۷۵، ۵۵۶.

^{۱۱۸} . الفوائد الرجالیة ۱/۳۵۸؛ رجال الخاقانی ۶۰/؛ معجم رجال الحدیث ۵۷/۱.

به نظر می‌رسد مقصود کَشِّی از فقه و فقهاء در مورد این افراد، معنای دوم یعنی مطلق دانش دین و دانشمند دینی است، زیرا اولاً اگر مقصود او معنای سوم بود، شایسته بود از دانشمندان سایر علوم دینی در میان اصحاب امامیه که مورد تصدیق همگان هستند نیز نام می‌برد. در حالی که او فقط از فقهاء نام برده است؛ ثانیاً از برخی موارد استعمال فقه و مشتقات آن در کتاب او معنای دوم فهمیده می‌شود^{۱۱۹} و موردی که به روشنی دلالت بر معنای سوم نماید دیده نمی‌شود؛ ثالثاً او در مورد شش نفر سوم در کنار «فقه» از «علم» نیز یاد می‌کند و می‌گوید: «اصحاب ما بر صحت و صدق آنچه از این گروه نقل شده است اجماع دارند و به فقه و علم برای آنها اعتراف می‌کنند».^{۱۲۰} عطف علم بر فقه در این عبارت گویای این است که مقصود از فقه، قسم خاصی از علوم دینی نیست، زیرا در این صورت سزاوار بود در کنار آن به سایر رشته‌های علوم دینی اشاره می‌شد. به خصوص در میان این گروه سوم شخصیتی همچون یونس بن عبدالرحمن وجود دارد که کَشِّی او را اَفْقه از دیگران می‌داند در حالی که شهرت او در علم اعتقادات اگر بیش از علم به احکام شرعی نباشد کمتر از آن نیست و به همین جهت بخش قابل توجهی از آثار او در زمینه مباحث اعتقادی است.^{۱۲۱}

فقه و مشتقات آن در موارد فراوان در متون غیر روایی اهل سنت در قرن دوم و سوم مانند آثار مالک بن انس (م ۱۷۹)، شافعی (م ۲۰۴) و دیگران به کار رفته است. در بیشتر این موارد فقه می‌تواند به معنای دوم، یعنی دانش دین باشد.^{۱۲۲} گاهی نیز به معنای اول است.^{۱۲۳} همچنین در بخش قابل توجهی از این موارد محتمل است فقه به معنای سوم، یعنی علم به احکام شرعی باشد، زیرا در این گونه موارد فقه و مشتقات آن در مورد دانش احکام شرعی و دانشمند آن به کار رفته است،^{۱۲۴} ولی چنانچه گذشت این گونه استعمالات ممکن است از قبیل استعمال عام در یکی از مصادیقش باشد که با استعمال عام در معنای خاص تفاوت دارد.

^{۱۱۹} . رجال الکشی/۱۶، ۳۸، ۱۶۷، ۲۵۴، ۴۸۴، ۵۳۰.

^{۱۲۰} . رجال الکشی/۵۵۶.

^{۱۲۱} . رجال النجاشی/۴۴۶.

^{۱۲۲} . الموطأ/۳۱۱/۱؛ المدونة الكبرى/۴/۴۲۱؛ ۲۸۶/۶؛ الأمّ/۱/۳۲۲.

^{۱۲۳} . الموطأ/۲/۴۹۳.

^{۱۲۴} . الموطأ/۲/۸۶۵؛ المدونة الكبرى/۱/۲۷۴، ۴۱۲؛ ۱۹۷/۲؛ ۲۵۳/۶؛ الأمّ/۱/۲۱۶، ۳۲۵؛ ۱۰۶، ۱۱۰/۲؛ ۱۲۶، ۱۰۶/۳؛ ۵۴

در نخستین منابع تفسیری باقیمانده از تابعین مانند تفسیر مجاهد (م ۱۰۴) و تفسیر سفیان ثوری (م ۱۶۱)، فقه غالباً به معنای دوم^{۱۲۵} و گاهی به معنای اول به کار رفته است^{۱۲۶} و نمونه های روشنی از به کار گیری آن در معنای سوم دیده نمی شود.

چنانچه گذشت برخی از اهل لغت مانند خلیل بن احمد (م ۱۷۵)، صاحب بن عبّاد (م ۳۸۵) و ابن سیده (م ۴۵۸) فقه را به «علم دین» معنا کرده اند.^{۱۲۷} بی تردید مقصود آنان بیان معنای رایج در عصر خودشان یعنی معنای دوم بوده است و در صدد بیان معنای نخستین فقه نبوده اند. پس وجود چنین معنایی در عصر این گروه از لغت شناسان و سکوت آنان از بیان معنای «علم به احکام شرعی» برای فقه می تواند گویای این باشد که تا عصر این گروه از لغت شناسان؛ یعنی تا حدود نیمه اول قرن پنجم فقه به معنای دوم رواج داشته و هنوز معنای سوم شایع نبوده است.

در نهایت به سختی می توان در متون قرن دوم، سوم و حتی تا اواخر قرن چهارم به موارد روشنی از به کارگیری فقه در معنای سوم دست یافت. به نظر می رسد که در این سده ها به علت کثرت استعمال کلمه فقه و مشتقات آن در موارد علم به احکام شرعی به گونه استعمال عام در یکی از مصادیقش، زمینه تحول معنای این کلمه فراهم گردید و به تدریج در قرون بعد این دگرگونی معنایی به وضوح پدید آمد.

در متون دینی عامه و خاصه از اوایل قرن پنجم و پس از آن به روشنی شاهد استعمال فقه در معنای سوم هستیم. شیخ مفید (م ۴۱۳) در مواردی به وضوح فقه را به معنای سوم به کار برده^{۱۲۸} و در موارد دیگری فقه را در عرض علم کلام و فقیه را در عرض متکلم قرار داده و معنای سوم را اراده نموده است.^{۱۲۹} گاهی نیز فقهاء را درکنار اهل تفسیر ذکر کرده است.^{۱۳۰} هر چند در مواردی نیز فقه را به معنای اول به کار برده است.^{۱۳۱}

او رساله ای دارد به نام «التذکره فی اصول الفقه» که مربوط به علم اصول است. در آغاز این رساله تصریح می کند که مقصود او از «اصول الفقه»، «اصول الاحکام الشرعیة» است.^{۱۳۲}

^{۱۲۵} . تفسیر مجاهد/۱، ۱۳۰، ۱۶۲، تفسیر ثوری/۱۰۴

^{۱۲۶} . تفسیر مجاهد/۲، ۴۶۲، ۵۰۴، تفسیر ثوری/۲۵۶

^{۱۲۷} . العین/۳، ۳۷۰؛ المحيط فی اللغة/۳، ۳۴۷؛ المحکم و المحيط الاعظم/۴، ۱۲۸.

^{۱۲۸} . الفصول المختارة/۱۳۲.

^{۱۲۹} . المسائل الصاغانیة/۴۱، ۴۵؛ اوائل المقالات/۷۷، ۸۲، ۸۷، ۸۸؛ الافصاح/۱۶۷، العویص/۲۱.

^{۱۳۰} . الافصاح/۱۷۱.

^{۱۳۱} . المقنعه/۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲؛ الفصول المختارة/۱۶۶.

^{۱۳۲} . التذکره باصول الفقه/۲۷.

به هر صورت در آثار شیخ مفید استعمال فقه به معنای سوم وجود دارد، ولی نمونه های فراوانی برای آن نمی توان یافت.

به کارگیری فقه به معنای سوم در آثار سید مرتضی (م ۴۳۶) بیشتر است.^{۱۳۳} تعبیر به اصول فقه در آثار سید مرتضی و به خصوص در کتاب الذریعة که در این زمینه تالیف کرده است فراوان به کار رفته و در همه این موارد مقصود از فقه، علم به احکام شرعی است.^{۱۳۴} در نهایت او در رساله «الحدود و الحقائق» فقه را این گونه معنا می کند: الفقه: العلم بجملة الأحكام الشرعية.^{۱۳۵}

محمد بن اسحاق ندیم (م ۴۳۸) در کتاب فهرست خود گروه های مختلفی از دانشمندان را ذکر می کند و عالمان به احکام شرعی را «فقهاء» و دانش آنان را «فقه» می نامد.^{۱۳۶} در آثار ابوالفتح کراچکی (م ۴۴۹) موارد استعمال فقه در خصوص معنای سوم به روشنی دیده می شود. او در کتاب کنز الفوائد مطالب متنوعی از علوم گوناگون گرد آورده و در لابلای آن به طرح برخی مسائل مربوط به احکام شرعی پرداخته و عنوان «مسألة فقهیة» را برای این گونه مسائل قرار داده است.^{۱۳۷}

شواهد تاریخی گویای این است که جامعه اهل سنت منشأ شکل گیری معنای سوم بوده اند و شیعیان تحت تاثیر آنان فقه را به این معنا به کار برده اند. قرائن دلالت کننده بر این ادعا عبارت است از این که بیشترین موارد استعمال کلمه فقه و مشتقات آن در قرن دوم در مورد دانش احکام شرعی و دانشمندان آن در منابع اهل سنت است، مانند موارد استعمال «فقه» به همراه «فرائض» که چنانچه گذشت نخستین بار در آثار مالک بن انس (م ۱۷۹) پیشوای مذهب مالکی و احمد بن عبدالله عجللی (م ۲۶۱) از دانشمندان اهل سنت دیده می شود.

همچنین در روایاتی از امامان شیعه (ع) که کلمه «فقهاء» بر دانشمندان به احکام شرعی اطلاق شده است مقصود آنان، دانشمندان اهل سنت است.^{۱۳۸} گویا اهل بیت (ع) بنابر پیش فرض مخاطبان خود که دانشمندان به احکام شرعی از جامعه اهل سنت را به فقهاء می شناختند سخن گفته اند.

^{۱۳۳} .الاتصار/۸۰، رسائل المرتضی/۱/۳۳۱.

^{۱۳۴} .الذریعة/۱-۸؛ الاتصار/۲۷۰، ۴۵۳، ۵۵۹، ۵۹۹؛ المسائل الناصریات/۲۰۷، ۲۰۴، ۲۰۸، ۳۰۶، رسائل

المرتضی/۲/۳۱۸.

^{۱۳۵} . رسائل الشریف المرتضی/۲/۲۷۹.

^{۱۳۶} .الفهرست/۲۵۱.

^{۱۳۷} .کنز الفوائد/۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۰۱، ۲۶۹.

^{۱۳۸} .الكافی/۵۴/۳۰۰، ۲۶/، ۱۴۵، ۱۴۶؛ ۲۵۶، ۲۲۳/۶؛ ۳۴۸/۷؛ ۳۱۱/۸؛ بحارلأنوار/۲/۸۸؛ ۴۹۴/۶۳

شاهد دیگر بر این که اهل سنت دانشمندان به احکام شرعی خود را فقهاء می نامیدند این است که در بسیاری از آثار فقهی شیعه در قرن پنجم، مانند آثار سید مرتضی (م ۴۳۶) و شیخ طوسی (م ۴۶۰) مقصود از «فقهاء» به طور مطلق، عالمان به احکام شرعی از جامعه اهل سنت است و این لفظ شامل عالمان به احکام شرعی از شیعه نمی شود.^{۱۳۹}

این نکته گویای این است که در نخستین سالهای شکل گیری معنای سوم، فقه و مشتقات آن قبل از این که میان شیعیان به معنای دانش به احکام شرعی رواج داشته باشد میان اهل سنت رواج یافته بود و «فقهاء» بر دانشمندان آنان اطلاق می شد، به طوری که از کلمه «فقهاء» بدون هیچ قیدی، عالمان به احکام شرعی از جامعه اهل سنت فهمیده می شد.

فصل چهارم: معنای اصطلاحی فقه

فقه در کنار معنای لغوی، دارای معنایی اصطلاحی نیز می باشد که غیر از معنای لغوی است. معنای اصطلاحی فقه را باید در آثار فقهی و اصولی یافت. بعضی از دانشمندان، علم فقه را در آثار خود تعریف کرده اند. بسیاری از دانشمندان علم اصول در میان اهل سنت، در آغاز کتاب های اصولی خود بعد از بیان معنای لغوی فقه به تعریف اصطلاحی آن پرداخته اند.

تعاریف ارائه شده هر چند به معنای سوم نزدیک می باشند اما معنایی خاص و مصطلح میان دانشمندان علم فقه و اصول است و ضرورتاً مترادف با معنای سوم که معنایی شایع میان عموم مردم است، نمی باشد و نباید با سه معنای لغوی و عرفی فقه اشتباه شود.

در این بخش از نوشتار اشاره ای کوتاه به معنای اصطلاحی فقه می گردد و از بیان بحث های فنی در باره تعاریف ارائه شده برای فقه به معنای مصطلح و نقض و ابرام های فقها و اصولیان در این باره خودداری می شود. گویا نخستین دانشمند شیعه که برای فقه تعریفی ارائه نموده سید مرتضی (م ۴۳۶) است. او آن چنان که گذشت فقه را به «العلم بجملة الأحكام الشرعية» تعریف کرده است.^{۱۴۰} دانشمندان اهل سنت در آن عصر مانند ابوالولید باجی (م ۴۷۴)، ابو المعالی جوینی (م ۴۷۸) و محفوظ بن احمد کلوزانی (م ۵۱۰) و برخی مانند ابن قدامة (م ۶۲۰) در قرون بعد نیز تعاریفی مشابه دارند.^{۱۴۱}

^{۱۳۹} . الانتصار/۸۸، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳ ...؛ المسائل الناصریات/۶۷، ۹۳، ۱۳۶ ...؛ الخلاف/۸۳/۱، ۹۰، ۹۷، ۱۱۶ ...؛
المبسوط/۱، ۱۲۸، ۲۴۸، ۲۵۰، ۳۱۳ ...
^{۱۴۰} . رسائل المرتضی/۲، ۲۷۹.

^{۱۴۱} . احکام الفصول فی احکام الاصول/۱، ۱۷۵؛ التلخیص فی اصول الفقه/۱۰۵؛ البرهان فی اصول الفقه/۸/۱؛
التمهید فی اصول الفقه/۴؛ روضة الناظر و جنة المناظر/۵۴.

در این گونه تعاریف، قید استدلال و استنباط وجود ندارد. از این رو این گونه تعاریف شامل آگاهی های عامه مردم نسبت به احکام شرعی می شود و عالم به فقه لازم نیست دانشش بر گرفته از استدلالات فقهی باشد.

شاید مقصود این گروه از دانشمندان ارائه معنای اصطلاحی برای فقه نبوده و فقط در صدد بیان معنای رایج فقه در عصر خود بوده اند که همان معنای سوم یا شبیه به آن است. بر این اساس وجود این گونه تعاریف در قرن پنجم می تواند گویای این باشد که معنای سوم به مرور و طی مراحل شکل گرفته است. در مرحله اول فقه مختص به مطلق دانش به احکام شرعی بوده، سپس به دانشی از احکام شرعی اختصاص یافته که برخاسته از اجتهاد و استنباط است. به همین جهت در تعاریف اصطلاحی قرون بعد که متأثر از معنای عرفی و لغوی رایج در همان دوران بوده، قید استدلال و مانند آن افزوده شده است.

در قرن ششم برخی از دانشمندان قید نظر و استنباط را بر تعریف افزودند.^{۱۴۲} ابوالوفاء علی بن عقیل (م ۵۱۲) دو تعریف برای فقه بیان می کند:

فهم الأحكام الشرعية بطريق النظر.

العلم بالأحكام الشرعية بطريق النظر والاستنباط.^{۱۴۳}

فخر رازی (م ۶۰۶) نیز فقه را این گونه تعریف می کند:

العلم بالاحكام الشرعية العملية المستدل علی اعيانها بحيث لا يعلم

كونها من الدين ضرورة.^{۱۴۴}

پس از آن ابن حاجب مالکی (م ۶۴۶) برای فقه تعریفی جدید ارائه می کند. او می گوید:

الفقه العلم بالاحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية

بالاستدلال.^{۱۴۵}

پس از او بسیاری از دانشمندان اهل سنت نیز این تعریف یا مشابه آن را با اندکی تفاوت برگزیده اند و در آثار خود به شرح و توضیح آن یا طرح اشکال و پاسخ از آن برآمده اند.^{۱۴۶}

^{۱۴۲}. کتاب فی اصول الفقه/۳۴.

^{۱۴۳}. الواضح فی الاصول الفقه ۷/۱.

^{۱۴۴}. المحصول فی علم اصول الفقه ۵/۱.

^{۱۴۵}. شرح مختصر المنتهی الاصولی ۶۳/۱.

^{۱۴۶}. روضة الطالبین ۹/۱؛ فتح الوهاب ۸/۱؛ مغنی المحتاج ۶/۱؛ فتح المعین ۲۱/۱؛ حواشی الشروانی ۲۰/۱؛

البحر الرائق ۱۱/۱؛ الدر المختار ۳۸/۱؛ شرح مختصر المنتهی الاصولی ۱/۶۳؛ البحر المحیط ۱/۲۱؛ التمهید فی

تخریج الفروع علی الاصول ۵۰/۵؛ القواعد و الفوائد ۹/۹؛ ارشاد الفحول ۵/۵؛ اصول الفقه الاسلامی ۱۸/۱؛ اصول الفقه،

محمد ابو زهرة ۶/۶؛ الجامع لمسائل اصول الفقه ۱۲/۱؛ التلخیص شرح التنقیح ۲۷/۲۷؛ التعریفات ۲۷۲/۲۷۲؛ کلیات ۶۹۰/۶۹۰.

این تعریف نخستین بار توسط علامه حلی (م ۷۲۶) وارد فقه شیعه می شود. او در تعریف فقه می گوید:

المعرفة بالأحكام الشرعية عن أدلتها التفصيلية.^{۱۴۷}

پس از او سایر دانشمندان شیعه نیز تعاریفی مشابه ارائه داده اند. فخرالمحققین (م ۷۷۱) می گوید:

الفقه هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية المكتسبة عن أدلتها

التفصيلية بالاستدلال.^{۱۴۸}

شهید اول (م ۷۸۶) نیز در تعریف فقه می گوید:

العلم بالأحكام الشرعية العملية عن أدلتها التفصيلية لتحصيل

السعادة الأخروية.^{۱۴۹}

او همچنین در یکی دیگر از آثارش می گوید:

العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية.^{۱۵۰}

دانشمندان دیگر شیعه نیز تعاریفی برای فقه مطابق یا مشابه تعاریف مزبور ارائه کرده اند و برخی نیز به شرح و تفسیر یا طرح اشکال در مورد این گونه تعاریف و پاسخ از آنها و نیز دقت در اجزاء تعریف برآمده اند.^{۱۵۱}

بنابراین تعریف ابن حاجب از عصر خود تا کنون محور اصلی تعاریف ارائه شده برای فقه در میان اهل سنت و شیعه بوده است. هر چند تعاریف دیگری نیز توسط دانشمندان مطرح شده است.^{۱۵۲}

فصل پنجم: برخی نتایج علمی

۱. روشن شد که تا اواخر قرن چهارم، معنای سوم از کلمه فقه و مشتقات آن متبادر نبوده است. به همین علت موارد به کار رفته از این کلمه در قرآن و روایات به معنای سوم نیست و مقصود از آنها معنای اول یا دوم می باشد. همچنین گذشت که معنای دوم بر گرفته از آیه

^{۱۴۷}. ارشاد الانهان ۱/۳۵۳.

^{۱۴۸}. ایضاح الفوائد ۲/۲۶۴.

^{۱۴۹}. ذکری الشیعة ۱/۴۰.

^{۱۵۰}. القواعد و الفوائد ۱/۳۰.

^{۱۵۱}. تمهید القواعد ۳۲؛ معالم الدین ۱/۹۰؛ الاقطاب الفقهية ۳۴؛ حاشیة الارشاد ۴/۴؛ المقاصد العلیة ۴۷؛

مصایب الاحکام ۱/۵؛ قوانین الاصول ۵؛ مفتاح الکرامة ۱۹/۶۰۴؛ تحریر المجلة ۱/۱۲؛ السبع الشداد ۳.

^{۱۵۲}. التقرير و التحرير ۲۳.

۱۲۲ سوره توبه است که از «تفقه در دین» یاد کرده است. بیشتر موارد استعمال فقه در روایات نیز به همین معنا می باشد.

روایات فراوانی در فضیلت «تفقه در دین» وارد شده است. همچنین روایات فراوان دیگری نیز در فضیلت «فقه» و «فقیه» وارد شده که در این گونه موارد نیز به علت رواج و تبادل معنای دوم در عصر صدور روایات، «تفقه در دین» مراد است.

مقصود از «تفقه در دین»، فهم عمیق و دقیق آموزه های دینی است. پس فهم قشری و ظاهری آموزه های دینی، فقه نیست و کسانی که در هر حوزه ای از معارف دینی فقط علم به ظاهر آموزه های مربوط به آن حوزه دارند و از درک معانی عمیق آن آموزه ها عاجزند، فقیه نامیده نمی شوند. تاکید قرآن و اهل بیت (ع) بر تفقه در دین در راستای شیوه تربیتی آنها بر محوریت تعقل، تفکر و پرهیز از جمود و قشری نگری است.

پس کسی که در حوزه اعتقادات، علم به خالقیت، ربوبیت و وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر (ص) و امامت امامان معصوم (ع) و عصمت آنان دارد، ولی عمق معنای خالقیت، ربوبیت، وحدانیت، نبوت، امامت و عصمت را نیافته است، به تفقه در دین دست نیافته و به همین جهت فقیه نیز نامیده نمی شود. در حوزه احکام شریعت نیز کسانی که فقط علم به فتاوا و مسائل شرعی دارند و آگاهی به شیوه اجتهاد و استنباط آن مسائل ندارند، فقیه نامیده نمی شوند و دانش آنان نیز فقه نیست.

فهم عمیق و دقیق آموزه های دینی می تواند دارای مراتب باشد. به همین جهت مفهوم «أفقه» به وجود می آید که در روایات نیز به کار رفته است، مانند:

نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا وَ حَفِظَهَا وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا
فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ غَيْرِ فَقِيهِ وَ رَبِّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.^{۱۵۳}
مَنْ أُمَّ قَوْمًا وَ فِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ أَوْ أَفْقَهُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي سَفَالٍ إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^{۱۵۴}

فَرُبَّ امْرَأَةٍ أَفْقَهُ مِنْ رَجُلٍ.^{۱۵۵}

أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِي كَلَامِنَا إِنَّ الْكَلِمَةَ لَتَنْصَرِفُ عَلَى
وُجُوهِ فَلَوْ شَاءَ إِنْسَانٌ لَصَرَفَ كَلَامَهُ كَيْفَ شَاءَ وَ لَا يَكْذِبُ.^{۱۵۶}

^{۱۵۳} . الكافي ۱/ ۴۰۳.

^{۱۵۴} . المحاسن ۱/ ۹۳؛ ثواب الاعمال ۲۰۶.

^{۱۵۵} . الكافي ۴/ ۳۰۶.

^{۱۵۶} . معاني الاخبار ۱/ ۱.

ممکن است گفته شود که کسانی که با شیوه های اجتهاد و استنباط رایج به کشف احکام الهی می پردازند نیز فقیه نیستند و دانش آنان نیز تفقه در دین نیست، زیرا تلاش علمی و دقت و تامل این افراد متوجه کشف احکام الهی است، نه فهم عمیق احکام الهی.

امروزه مجتهدان می کوشند تا با تلاش فراوان احکام شریعت را کشف کنند و احکام شریعت آموزه های دین هستند. اما تلاش آنان فراتر از کشف احکام شریعت نمی رود و در خود احکام که نفس دین هستند تفقه نمی کنند و در پی یافتن عمق معانی احکام نیستند.

بخش مهمی از دانش مجتهدان مانند علم رجال و اصول، مقدمه دست یابی به پیام های دین است و خود آنها پیام دین به شمار نمی رود. از این رو تعمق در آنها تعمق در دین نیست. استظهار از قرآن و سنت نیز که نزدیک ترین بخش دانش اجتهاد به متن دین است فقط بر محور ظهورات عرفی شکل می گیرد و از این فراتر نمی رود، در حالی که تفقه در دین یعنی کشف معانی فراتر از ظهورات عرفی و فراتر از آنچه عموم مردم می فهمند.

«تفقه در دین» گذر از معانی ظاهری دین و یافتن معانی عمیق و پنهان آن است و غایت تلاش مجتهد در ارتباط با کتاب و سنت که متن دین می باشند فهم درست ظواهر الفاظ آنها است؛ ظواهری که فهم عرفی عموم مخاطبان در عصر صدور آن را تایید می کند. به گونه ای که در شیوه اجتهاد رایج اگر فتوایی مستند به فهمی از کتاب و سنت باشد که برای عموم قابل درک نیست در این صورت چنین فتوایی فاقد دلیل معتبر شمرده می شود.

ابو اسحاق شاطبی (م ۷۹۰) می گوید: آنچه که از متون دینی فهمیده می شود یا برای عموم مردم قابل فهم است و یا آنها آن را نمی فهمند، هر چند مطلبی درست و محققانه باشد. قسم اول در فقه، مطلوب و مورد توجه است و قسم دوم چون رسیدن به آن برای عموم مردم دشوار است از نظر شرعی اعتبار ندارد.^{۱۵۷}

به عبارت دیگر، «تفقه در دین» دستاورد علمی خواص مخاطبان است در حالی که مجتهد می کوشد به دستاورد علمی عموم مخاطبان دست یابد و آنچه را که عموم مخاطبان از ظهور کتاب خدا و قول و فعل معصومان (ع) نمی فهمند برایش حجیت ندارد.

این شیوه علمی مجتهدان ضرورتاً به معنای کاستی در روش علمی آنها نیست، بلکه می تواند به معنای محدودیت حوزه علمی آنها باشد، زیرا احکام شریعت بنابر تعاریف رایج، بخش عمومی آموزه های دینی است و همگان باید آن را بفهمند تا بتوانند به آن عمل کنند، اما «تفقه در دین» یعنی از پوسته و ظاهر دین گذر کردن و به عمق و باطن پیام دین رسیدن و چنین تلاش علمی از حوزه اجتهاد و استنباط مرسوم خارج است.

^{۱۵۷} . الموافقات فی اصول الشریعة ۳۱/۱.

از برخی روایات به وضوح فهمیده می شود که فقه، فهم ظاهر کلام نیست، بلکه فهم معنای عمیق آن است، مانند این روایات:

حَدِيثُ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثِ تَرْوِيهِ وَ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَفِيهَا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرَجُ^{١٥٨}

اعْرِفُوا مَنَازِلَ شَيْعَتِنَا بِقَدْرِ مَا يُحْسِنُونَ مِنْ رَوَايَاتِهِمْ عَنَّا، فَإِنَّا لَا نَعُدُّ الْفَقِيهَ مِنْهُمْ فَفِيهَا حَتَّى يَكُونَ مُحَدَّثًا؛ فَفَقِيلَ لَهُ أ وَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُحَدَّثًا؟ قَالَ: يَكُونُ مُفْهَمًا وَ الْمُفْهَمُ الْمُحَدَّثُ.^{١٥٩}

سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) عَنْ جَابِرٍ فَقَالَ: رَحِمَ اللَّهُ جَابِرًا بَلَّغَ مِنْ فِقْهِهِ أَنْ كَانَ يَعْرِفُ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ: "إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ" يَعْنِي الرَّجْعَةَ.^{١٦٠}

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع): رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ أُخِذَا فَفَقِيلَ لَهُمَا: ابْرَأَا مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَرِيءٌ وَاحِدٌ مِنْهُمَا وَ أَبِي الْآخَرُ، فَخَلَّى سَبِيلَ الَّذِي بَرِيءٌ وَ قُتِلَ الْآخَرُ؛ فَقَالَ: أَمَا الَّذِي بَرِيءٌ فَرَجُلٌ فَفِيهِ فِي دِينِهِ وَ أَمَا الَّذِي لَمْ يَبْرَأْ فَرَجُلٌ تَعَجَّلَ إِلَى الْجَنَّةِ^{١٦١}

الْمُتَعَبِّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهِ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَ لَا يَبْرَحُ.^{١٦٢}
كَانَ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْفُقَهَاءُ أَهْلُ فِكْرَةٍ وَ عِبْرَةٍ.^{١٦٣}

حتی فقه در برخی روایات که مربوط به احکام شریعت است بر فهمی از شریعت اطلاق شده که حاصل تعمق در سایر احکام شریعت است، مانند:

مِنْ فِقْهِ الضَّيْفِ أَنْ لَا يَصُومَ تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ.^{١٦٤}
مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ أَنْ يَرْتَادَ مَوْضِعًا لِبَوْلِهِ.^{١٦٥}

^{١٥٨} . معانی الاخبار/٢.

^{١٥٩} . رجال الکشی/٦/١.

^{١٦٠} . تفسیر القمی/١٤٧/٢؛ بحار الانوار/٩٩/٢٢.

^{١٦١} . الکافی/٢/٢٢١.

^{١٦٢} . الاختصاص/٢٤٥؛ بحار الانوار/٢٠٨/١.

^{١٦٣} . الکافی/٢/١٣٣.

^{١٦٤} . الکافی/٤/١٥١.

^{١٦٥} . الکافی/٣/١٥.

پس ما مسلمانان دچار دو اشتباه تاریخی شده ایم. نخست آن که لفظ فقه و مشتقات آن را که بنابر آموزه های کتاب و سنت مربوط به فهم عمیق همه معارف دینی بوده است، مختص به فهم احکام شریعت کرده ایم و دوم آن که این لفظ را بر دانشی اطلاق کردیم که تنها می کوشد به فهم ظاهری و عمومی حوزه شریعت دست یابد و پنداشیم که دقت نظر و تاملات علمی مجتهدان توجیه گر چنین استعمالی است؛ در حالی که تلاش های علمی دقیق آنان برای کشف معانی عمیق معارف دین یا خصوص حوزه شریعت نیست، بلکه در جهت کشف معانی ظاهری و عمومی شریعت است. پس نه تنها لفظ مورد نظر کتاب و سنت را از معنای عام آن منصرف کرده و معنایی خاص از آن اراده کردیم، بلکه در مواردی استعمال کردیم که مصداق معنای مورد نظر در کتاب و سنت نیست.

البته ممکن است گفته شود که از نظر عرف، دقت های مجتهدان برای کشف معانی ظاهری کتاب و سنت مرتبه ای نازل از تفقه در دین است؛ زیرا عرف، کوشش های فکری در جهت فهم دین را هر چند در مقدمات دست یابی به دانش دین باشد، «تفقه در دین» می شمارد.

۲. عدم توجه به معنای رایج فقه در عصر صدور روایات و تفاوت آن معنا با معنای رایج در اعصار بعد موجب بدفهمی روایات می شود. این بدفهمی در روایات فراوانی که پیام آنها تشویق و ترغیب به تفقه در دین و فضیلت فقیه بر دیگران می باشد، هرچند دارای آثار روشنی در علم به احکام شرعی و دانش مرسوم فقه نیست، اما ممکن است موجب پدید آمدن دیدگاهی میان مسلمانان شود که براساس آن عالمان به احکام شرعی در جایگاهی برتر از سایر دانشمندان علوم دینی جای گیرند و علم فقه مصطلح، اهمیتی مضاعف برای مسلمانان یافته و در نتیجه سبب کم توجهی به سایر معارف دینی شود. این بلیه ای است که حوزه های علمیه و بالتبع جامعه مسلمانان از دیرباز تا کنون گرفتار آن بوده اند.

علاوه بر این مواردی در روایات یافت می شود که کلمه فقه و مشتقات آن موضوع حکم شرعی است. از این رو، عدم فهم درست از معنای فقه در این روایات موجب صدور فتاوی نادرست خواهد شد. به عنوان نمونه در بحث نماز جماعت این مسئله در متون روایی و فقهی مطرح است که اگر چند نفر شرایط امامت را داشتند چه کسی سزاوارتر است که امام جماعت شود؟ در روایتی امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود:

يَتَقَدَّمُ الْقَوْمَ أَقْرَبُهُمْ لِلْقُرْآنِ فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ
هَجْرَةً فَإِنْ كَانُوا فِي الْهَجْرَةِ سَوَاءً فَأَكْبَرُهُمْ سِنًا فَإِنْ كَانُوا فِي السِّنِّ
سَوَاءً فَلْيُؤَمِّمَهُمْ بِالْعِلْمِ وَالسُّنَّةِ وَأَفْقَهُمْ فِي الدِّينِ.^{۱۶۶}

۱۶۶. وسائل الشیعة ۸/۳۵۱.

این روایت با اندکی تفاوت در منابع روایی اهل سنت نیز آمده است.^{۱۶۷} فقهای شیعه و اهل سنت بر اساس این روایت فتوا به تقدیم «أفقه» داده اند. در منابع فقهی عبارت «فِي الدِّينِ» در پایان روایت از متن فتوا حذف شده است.^{۱۶۸} پس ظهور فتوای فقهاء با توجه به این که در عصری زندگی می کردند که معنای سوم از لفظ فقه متبادر بوده است، مقدم کردن کسی است که دانایتر به احکام شرعی باشد، علاوه بر این قرائن لفظی در برخی منابع فقه استدلالی گویای این است که مراد نویسندگان آنها معنای سوم است.^{۱۶۹} بلکه در بعضی از متون فقهی تصریح شده است که مقصود «دانایتر به احکام نماز» است.^{۱۷۰} البته تفسیر اخیر می تواند برخاسته از مناسبت حکم و موضوع در متن روایت باشد، نه تبادر معنا از فقه.

به هر صورت کلام پیامبر اکرم (ص) در عصری صادر شده است که هنوز معنای سوم پدید نیامده است. به علاوه عبارت «فِي الدِّينِ» در روایت به وضوح گویای این است که فقه در این روایت ظهور در معنای اول دارد و مقصود از آن با توجه به اضافه شدن عبارت «فِي الدِّينِ» به آن، معنای دوم است.

۳. با توجه به تبادر معنای دوم از لفظ فقه و مشتقات آن در عصر حضور معصومین (ع)،

روایت ذیل که از ادله باب تقلید است معنای دیگری می یابد:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ،
مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَأَنَّ يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ
الشَّيْعَةِ لَا كَلَّهُمْ.^{۱۷۱}

پس هر یک از «فقهاء» که خویشتندار باشد و از دین خود پاسداری کند و با هوای نفس خویش مخالفت نماید و فرمانبردار مولای خود

^{۱۶۷} . کنز العمال ۵۸۷/۷.

^{۱۶۸} . فقه الرضا/ ۱۲۴، ۱۴۳؛ المقنع/ ۱۱۲؛ المراسم/ ۸۵؛ الاقتصاد/ ۲۶۸؛ النهاية/ ۱۱۱؛ الخلاف/ ۷۲۰/۱؛ المبسوط/ ۱۵۷/۱؛ الوسيلة/ ۱۰۵؛ غنية النزوع/ ۸۸؛ اشارة السبق/ ۹۶؛ المختصر النافع/ ۴۷؛ الاعتبار/ ۳۴۶/۲؛ شرایع الاسلام/ ۸۱/۱، ۹۵؛ ارشاد الازهان/ ۲۷۱/۱؛ تذكرة الفقهاء/ ۴۴/۲؛ الدروس/ ۱۱۲/۱؛ ذكرى الشيعة/ ۴۲۱/۱؛ الحدائق الناظرة/ ۲۰۲/۱۱؛ جواهر الكلام/ ۳۵۷/۱۳؛ المغنى/ ۱۹/۲؛ المحلى/ ۲۰۷/۴؛ المجموع/ ۲۷۹/۴؛ روضة الطالبين/ ۴۶۰/۱؛ فتح الوهاب/ ۱۱۳/۱؛ بداية المجتهد/ ۱۱۷/۱؛ سبل السلام/ ۲۸/۲؛ نيل الاوطار/ ۱۹۳/۳؛

^{۱۶۹} . المغنى/ ۱۹/۲؛ الاعتبار/ ۴۳۹/۲؛ تذكرة الفقهاء/ ۳۰۶/۴؛ ذكرى الشيعة/ ۴۱۵/۴؛

^{۱۷۰} . جامع المقاصد/ ۴۱۰/۱؛ روض الجنان(ط.ق)/ ۳۱۱؛ مسالك الافهام/ ۲۶۳/۱، ۳۱۵؛ مجمع الفائدة/ ۴۶۱/۲؛

مدارك الاحكام/ ۱۶۱/۴، ۳۵۸؛ تحرير الوسيلة/ ۲۷۷/۱؛ كشاف القناع/ ۵۷۲/۱.

^{۱۷۱} . وسائل الشيعة/ ۲۷/۱۳۱.

باشد، می بایست عوام از او تقلید کنند و این صفات فقط در برخی از «فقهاء» شیعه جمع خواهد شد.

با توجه به این که کلمه «فقهاء» در این روایت به معنای دوم از فقه می باشد، شاید در این صورت زمینه برای فتوا به شرطیت علم عمیق و اجتهادی به همه معارف دینی در مرجع تقلید به وجود آید و بتوان ادعاء کرد که کسانی که فقط علم به خصوص احکام شرعی دارند و از دانش عمیق نسبت به سایر معارف دینی بی بهره اند شایسته مرجعیت تقلید نمی باشند.

عقل نیز گواه بر این است که علاوه بر شرایط اخلاقی و باطنی که در روایت به شدت بر آنها تاکید شده است، مرجعیت علمی شیعیان و زعامت و رهبری آنها در عصر غیبت و نیابت از امام معصوم (ع) بدون آگاهی ژرف و عمیق نسبت به همه تعالیم و اهداف دین، از جمله باورها، ایمان، تقوا و آموزه های اخلاقی و نیز بدون معرفت به چگونگی ارتباط و تاثیر هر یک از آنها بر یکدیگر و درک اهمیت و جایگاه هر یک نسبت به دیگری در رشد معنوی و الهی انسان، ممکن نخواهد بود؛ زیرا همه حوزه های معارف دینی در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر می باشند و بخصوص درک دقیق و عمیق از آن بخش از معارف دینی که عهده دار پیام دین در باره لایه های درونی و بنیادین شخصیت انسان است، تاثیر بسیاری بر فهم درست از بخش دیگری از معارف دینی خواهد داشت که عهده دار بیان تکالیف عملی و ظاهری انسان می باشد.

پس کسی که به فهم عمیق در معارف بنیادین اعتقادی و اخلاقی دین دست نیافته است، ممکن است از درک بسیاری از ظرایف و نکات دقیق شریعت باز ماند و به همین جهت صلاحیت برای مرجعیت علمی در حوزه احکام شرعی را نیز نداشته باشد. نگارنده مثال های متعددی در این باره در خاطر دارد که مجال بیان آنها نیست.

مهم تر از مرجعیت علمی، زعامت و رهبری شیعه در عصر غیبت است که مسئولیتی بسیار فراتر و سنگین تر از مرجعیت علمی محض می باشد. بر دوش گرفتن این مسئولیت سنگین جز از عهده کسانی که شرایط دشوار اخلاقی ذکر شده در روایت شریف را دارا می باشند و دانش عمیق آنان همه حوزه های معارف دینی را کاویده است بر نمی آید.

فهرست منابع:

- (١) الابهاج فى شرح المنهاج، على بن عبدالكافى سبكى (م ٧٧١)، دارالكتب العلمية، بيروت.
- (٢) احكام الفصول فى احكام الاصول، ابوالوليد باجى (م ٤٧٤)، دارالغرب الاسلامى، بيروت، دوم، ١٤١٥ق.
- (٣) الاحكام فى اصول الاحكام، على بن حزم اندلسى (م ٤٥٦)، مطبعة العاصمة، قاهرة، اول، ١٣٤٥ق.
- (٤) احياء علوم الدين، محمد بن محمد غزالى (م ٥٠٥)، دارالقلم، بيروت.
- (٥) الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان بغدادى مفيد (م ٤١٣)، جامعه مدرسين، قم.
- (٦) ادوار فقه، محمود شهابى (م ١٤١٠)، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، پنجم، ١٤١٧ق.
- (٧) الاربعون حديثاً، محمد بن حسين عاملى بهائى (م ١٠٣١)، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، دوم، ١٤٢٢ق.
- (٨) ارشاد الازهان، حسن بن يوسف حلى (م ٧٢٦)، انتشارات اسلامى، قم، اول، ١٤١٠ق.
- (٩) ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول، محمد بن على شوكانى (م ١٢٥٥)، دارالكتب العلمية، بيروت.
- (١٠) اشارة السبق، على بن حسن بن ابى المجد حلى (م قرن ششم)، انتشارات اسلامى، قم، اول، ١٤١٤ق.
- (١١) اصول الفقه الاسلامى، محمد مصطفى شلبى (معاصر)، دارالنهضة العربية، بيروت، ١٤٠٦ق.
- (١٢) اصول الفقه، محمد ابوزهره.
- (١٣) الافصاح فى امامة امير المومنين (ع)، محمد بن محمد بن نعمان بغدادى مفيد (م ٤١٣)، مؤسسة البعثة، قم، اول، ١٤١٢ق.
- (١٤) الاقتصاد، محمد بن حسن طوسى (م ٤٦٠)، نشر كتابخانه، اول، ١٣٧٥ق.
- (١٥) الاقطاب الفقيهية، ابن ابى جمهور احسائى (متوفى اوائل قرن دهم)، كتابخانه آيت الله مرعشى، قم، اول، ١٤١٠ق.
- (١٦) الأم، محمد بن ادريس شافعى (م ٢٠٤)، دار الفكر، دوم، بيروت، ١٤٠٣ق.
- (١٧) الامالى، محمد بن حسن طوسى (م ٤٦٠)، مؤسسة البعثة، قم، اول، ١٤١٤ق.
- (١٨) الانتصار فى انفرادات الامامية، على بن حسين شريف مرتضى (م ٤٣٦)، دفتر انتشارات اسلامى، قم، اول، ١٤١٥ق.
- (١٩) الانساب، عبد الكريم بن محمد سمعانى (م ٥٦٢)، دار الجنان، بيروت، اول، ١٤٠٨ق.
- (٢٠) اوائل المقالات، محمد بن محمد بن نعمان بغدادى مفيد (م ٤١٣)، دار المفيد، بيروت، دوم، ١٤١٤ق.
- (٢١) ايضاح الفوائد، محمد بن حسن فخرالمحققين (م ٧٧١)، اسماعيليان، قم، اول، ١٣٨٧ق.
- (٢٢) باب مدينة العلم، على بن محمد رضا نجفى كاشف الغطاء (م ١٤١١)، موسسه كاشف الغطاء.
- (٢٣) بحار الانوار، محمد باقر مجلسى (م ١١١١)، مؤسسة الوفاء، بيروت، دوم، ١٤٠٣ق.
- (٢٤) البحر الرائق، ابراهيم بن محمد بن نجيم مصرى (م ٩٧٠)، دارالكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٨ق.
- (٢٥) البحر المحيط، محمد بن بهادر زركشى (م ٧٩٤)، وزارت اوقاف، كويت، دوم، ١٤١٣ق.
- (٢٦) بداية المجتهد، محمد بن رشد قرطبى (م ٥٩٥)، دارالفكر، بيروت.
- (٢٧) البداية و النهاية، اسماعيل بن كثير دمشقى (م ٧٧٤)، دار احياء التراث العربى، بيروت، اول، ١٤٠٨ق.
- (٢٨) البرهان فى اصول الفقه، عبدالملك بن عبدالله جوينى (م ٤٧٨)، دارالكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٨ق.
- (٢٩) تاج العروس، محمد مرتضى زبيدى (م ١٢٠٥)، مكتبة الحياة، بيروت.
- (٣٠) تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون (م ٨٠٨)، دار احياء التراث العربى، بيروت، چهارم.

- (٣١) تاريخ بغداد، احمد بن على خطيب بغدادى (م ٤٦٣)، دار الكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٧ق.
- (٣٢) التبيان فى تفسير القرآن الكريم، محمد بن حسن طوسى (م ٤٦٠)، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- (٣٣) تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، حسن بن يوسف بن مطهر حلى (م ٧٢٦)، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، اول، ١٤٢٠ق.
- (٣٤) تحرير المجلة، محمد حسين كاشف الغطاء (م ١٣٧٣)، مكتبة مرتضوية، نجف، اول، ١٣٥٩ق.
- (٣٥) تحرير الوسيلة، سيد روح الله خمينى (م ١٤٠٩)، دار العلم، قم، اول.
- (٣٦) التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفوى (م ١٤٢٦)، مركز الكتاب، تهران، اول، ١٤٠٢ق.
- (٣٧) تذكرة الفقهاء، حسن بن يوسف حلى (م ٧٢٦)، مؤسسه آل البيت، قم، اول.
- (٣٨) التذكرة باصول الفقه، محمد بن محمد بن نعمان بغدادى مفيد (م ٤١٣)، دار المفيد، بيروت، دوم، ١٤١٤ق.
- (٣٩) التعريفات، على بن محمد جرجانى (م ٨١٦)، شركة القدس، قاهرة، اول، ٢٠٠٧م.
- (٤٠) تفسير آيات الاحكام، محمد على سايس (معاصر).
- (٤١) تفسير القرآن الكريم، محمد بن ابراهيم صدر المتألهين (م ١٠٥٠)، بيدار، قم، دوم، ١٣٦٦ق.
- (٤٢) تفسير القمى، على بن ابراهيم قمى (م ٣٢٩)، مؤسسه دار الكتاب، قم، سوم، ١٤٠٤ق.
- (٤٣) تفسير ثورى، سفيان بن سعيد ثورى (م ١٦١)، دار الكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤٠٣ق.
- (٤٤) تفسير مجاهد، مجاهد بن جبر (م ١٠٤)، مجمع البحوث الاسلاميه، اسلام آباد.
- (٤٥) التقرير و التحرير، ابن امير الحاج (م ٨٧٩)، دارالفكر، بيروت، اول، ١٤١٧ق.
- (٤٦) التلخيص فى اصول الفقه، عبد الملك بن عبدالله جوينى (م ٤٧٨)، مكتبة دارالباز، مكة المكرمة، اول، ١٤١٧ق.
- (٤٧) التلخيص شرح التنقيح، نجم الدين محمد دركانى (معاصر)، دارالكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤٢١ق.
- (٤٨) تمهيد القواعد، زين الدين بن على شهيد ثانى (م ٩٦٦)، دفتر تبليغات اسلامى، قم، اول، ١٤١٦ق.
- (٤٩) التمهيد فى اصول الفقه، محفوظ بن احمد كلوزانى (م ٥١٠)، مؤسسه الريان، مكة المكرمة، دوم، ١٤٢١ق.
- (٥٠) التمهيد فى تخريج الفروع على الاصول، ابى محمد بن حسن اسنوى (م ٧٧٢)، مؤسسه الرسالة، بيروت، اول، ١٤٠٠.
- (٥١) ثواب الاعمال، محمد بن على بن بابويه قمى (م ٣٨١)، مشورات الرضى، قم، دوم، ١٣٦٨ش.
- (٥٢) جامع المقاصد، على بن حسين كركى (م ٩٤٠)، مؤسسه آل البيت، قم، دوم، ١٤١٤ق.
- (٥٣) الجامع لمسائل اصول الفقه، عبدالكريم بن على نمل (معاصر)، مكتبة الرشد، رياض، ١٤٢٠ق.
- (٥٤) جواهر الكلام، محمد حسن نجفى (م ١٢٦٦)، دار احياء التراث العربى، بيروت، هفتم.
- (٥٥) حاشية الارشاد، زين الدين بن على شهيد ثانى (م ٩٦٦)، دفتر تبليغات اسلامى، قم، اول، ١٤١٤ق.
- (٥٦) حاشية الدسوقى، محمد بن عرفه دسوقى (م ١٢٣٠)، دار احياء الكتب العربية، بيروت.
- (٥٧) الحدائق الناظرة، يوسف بن احمد بحراني (م ١١٨٦)، انتشارات اسلامى، قم، اول، ١٤٠٥ق.
- (٥٨) حواشى الشروانى، عبد الحميد شروانى (م ١١١٨)، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- (٥٩) الخصال، محمد بن على بن بابويه قمى (م ٣٨١)، انتشارات جامعه مدرسین، قم.
- (٦٠) الخلاف، محمد بن حسن طوسى (م ٤٦٠)، انتشارات اسلامى، قم، اول، ١٤٠٧ق.
- (٦١) دائرة المعارف الاسلاميه الشيعيه، حسن الامين (معاصر)، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ششم، ١٤٢٣ق.
- (٦٢) الدر المختار، محمد امين ابن عابدين (م ١٠٨٨)، دار الفكر، بيروت.

- (٦٣) الدروس الشرعية، محمد بن مكي عاملي (م ٧٨٦)، انتشارات اسلامي، قم، دوم، ١٤١٧ق.
- (٦٤) دليل العروة الوثقى، حسين حلي (م ١٣٩٧)، مطبعة نجف، نجف، اول، ١٣٧٩ق.
- (٦٥) الذريعة الى اصول الشريعة، علي بن حسين شريف مرتضى (م ٤٣٦)، دانشگاه تهران، تهران.
- (٦٦) ذكرى الشيعة، محمد بن مكي عاملي (م ٧٨٦)، مؤسسة آل البيت (ع)، قم، اول، ١٤١٩ق.
- (٦٧) رجال الخاقاني، علي خاقاني (م ١٣٣٤)، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، دوم، ١٤٠٤ق.
- (٦٨) رجال الكشي، محمد بن عمر كشي (متوفى نيمه اول قرن چهارم)، دانشگاه مشهد، مشهد، ١٤٩٠ق.
- (٦٩) رسائل الاربعة عشر، جمعي از نويسندگان، نشر اسلامي، قم، اول، ١٤١٥ق.
- (٧٠) رسائل المرتضى، علي بن حسين شريف مرتضى (م ٤٣٦)، دار القرآن، قم، اول، ١٤١٥ق.
- (٧١) روح المعاني، سيد محمود آلوسي (م ١٢٧٠)، دار الكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٥ق.
- (٧٢) روض الجنان، زين الدين بن علي شهيد ثاني (م ٩٦٦)، مؤسسة آل البيت، قم، چاپ سنگي.
- (٧٣) روضة الطالبين، يحيى بن شرف نووي (م ٦٧٦)، دار الكتب العلمية، بيروت.
- (٧٤) روضة الناظر و جنة المناظر، عبدالله بن احمد بن قدامة (م ٦٢٠)، مؤسسة الريان، مكة المكرمة، اول، ١٤١٩ق.
- (٧٥) السبع الشداد، محمد باقر ميرداماد (م ١٠٤٠)، نشر سيد جمال الدين ميرداماد، تهران، اول، ١٣٩٧ق.
- (٧٦) سبل السلام، محمد بن اسماعيل كحلاني (م ٨٥٢)، مكتبه مصطفى بابي، مصر، چهارم، ١٣٧٩ق.
- (٧٧) سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد زهبي (م ٧٤٨)، مؤسسة الرسالة، بيروت، هفتم، ١٤١٣ق.
- (٧٨) شرايع الاسلام، جعفر بن حسن حلي (م ٦٧٦)، اسماعيليان، قم، دوم، ١٤٠٨ق.
- (٧٩) شرح اصول الكافي، صدرالدين محمد شيرازي (م ١٠٥٠)، بنياد حكمت اسلامي، تهران، اول، ١٣٨٤ش.
- (٨٠) شرح اصول الكافي، محمد صالح مازندراني (م ١٠٨١).
- (٨١) شرح الازهار، احمد مرتضى (م ٨٤٠)، غمضان، صنعاء، ١٤٠٠ق.
- (٨٢) الشرح الكبير، سيدى احمد دردير (م ١٢٠١)، دار احياء الكتب العربية، بيروت.
- (٨٣) شرح تنقيح الفصول، احمد بن ادريس قرافي (م ٦٨٤)، دارالفكر، بيروت، اول، ١٤١٨ق.
- (٨٤) شرح مختصر المنتهى الاصولي، عضد الدين عبد الرحمان بن احمد ايجي (م ٧٥٩)، دارالكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤٢٤ق.
- (٨٥) شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد (م ٦٥٦)، دار احياء الكتب العربية، بيروت، اول، ١٣٧٨ق.
- (٨٦) شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، نشوان بن سعيد حميري (م ٥٧٣)، دارالفكر، بيروت، اول، ١٤٢٠ق.
- (٨٧) الصحاح، اسماعيل بن حماد جوهرى (م ٣٩٣)، دار العلم للملايين، بيروت، چهارم، ١٤٠٧ق.
- (٨٨) علل الشرايع، محمد بن علي بن بابويه قمى (م ٣٨١)، داوري، قم.
- (٨٩) عمدة القارى، محمود بن احمد عيني (م ٨٥٥)، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- (٩٠) العويص، محمد بن محمد بن نعمان بغدادى مفيد (م ٤١٣)، كنگره جهانى شيخ مفيد، قم، اول، ١٤١٣ق.
- (٩١) العين، خليل بن احمد (م ١٧٥)، هجرت، قم، دوم، ١٤١٠ق.
- (٩٢) غنية النزوع؛ حمزة بن علي بن زهرة حلبى (م ٥٨٥)، مؤسسة امام صادق (ع)، قم، اول، ١٤١٧ق.
- (٩٣) الفائق فى غريب الحديث، محمود بن عمر زمخشري (م ٥٨٣)، دار الكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٧ق.
- (٩٤) فتح البارى، شهاب الدين بن حجر عسقلانى (م ٨٥٢)، دار المعرفة، بيروت.

- (٩٥) فتح المعين، زين الدين بن عبد العزيز مليبارى فنانى (م ٩٨٧)، دار الفكر، بيروت، اول، ١٤١٨ق.
- (٩٦) فتح الوهاب، زكريا بن محمد انصارى (م ٩٣٦)، دارالكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٨ق.
- (٩٧) فروق اللغات، نورالدين بن نعمت الله جزايرى (م ١١٥٨)، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، دوم، ١٣٦٧ش.
- (٩٨) الفروق اللغوية، ابو هلال عسكرى (م ٣٩٥)، موسسه نشر اسلامى، قم، اول، ١٤١٢ق.
- (٩٩) الفصول المختارة، محمد بن محمد بن نعمان بغدادى مفيد (م ٤١٣)، دار المفيد، بيروت، دوم، ١٤١٤ق.
- (١٠٠) فقه الرضا، منسوب به امام رضا (ع)، موسسه آل البيت، اول، مشهد، ١٤٠٦ق.
- (١٠١) الفوائد الرجالية، محمد باقر وحيد بهبهانى (م ١٢٠٥).
- (١٠٢) الفوائد الطوسية، محمد بن حسن حرّ عاملى (م ١١٠٤)، المطبعة العلمية، قم، اول، ١٤٠٣ق.
- (١٠٣) الفهرست، محمد بن اسحاق نديم (م ٤٣٨)، تهران، اول، ١٣٥٠ش.
- (١٠٤) فيض القدير، محمد عبد الرؤوف مناوى (م ١٣٣١)، دارالكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٥ق.
- (١٠٥) قواطع الادلة فى الاصول، ابى مظفر سمعانى (م ٤٨٩)، موسسه الرسالة، بيروت، اول، ١٤١٧ق.
- (١٠٦) القواعد و الفوائد الاصولية، على بن عباس بعلى معروف به ابن حمام (م ٨٠٣)، دارالكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٦ق.
- (١٠٧) القواعد و الفوائد، محمد بن مكى شهيد اول (م ٧٨٦)، كتابفروشى مفيد، قم، اول.
- (١٠٨) قوانين الاصول، ابوالقاسم قمى (م ١٢٣١)، چاپ سنگى، قم.
- (١٠٩) الكاشف عن المحصول، محمد بن محمود عجلى (م ٦٥٣)، دارالكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٩ق.
- (١١٠) الكافى، محمد بن يعقوب كلينى (م ٣٢٩)، دارالكتب الاسلامية، تهران، چهارم، ١٤٠٧ق.
- (١١١) كتاب فى اصول الفقه، محمد بن زيد ماتريدى (متوفى اواخر قرن پنجم)، دارالغرب الاسلامى، بيروت، اول، ١٩٩٥م.
- (١١٢) كتاب نكاح، سيد موسى شبيرى زنجانى (معاصر)، موسسه پژوهشى رأى پرداز، قم، اول، ١٤١٩ق.
- (١١٣) كشاف القناع، منصور بن يونس بهوتى (م ١٠٥١)، دارالكتب العلمية، اول، بيروت، ١٤١٨ق.
- (١١٤) كشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام، عبدالعزيز بن احمد بخارى (م ٧٣٠)، دارالكتاب العربى، بيروت، اول، ١٤١١.
- (١١٥) الكليات، ابوالبقاء ايوب بن موسى كفى (م ١٠٩٤)، موسسه الرسالة، بيروت، دوم، ١٤١٣ق.
- (١١٦) كنز العمال، على بن حسام الدين متقى همدى (م ٩٧٥)، موسسه الرسالة، بيروت، ١٤٠٩ق.
- (١١٧) كنز الفوائد، محمد بن على كراچكى (م ٤٤٩)، مصطفى، قم، دوم، ١٤١٠ق.
- (١١٨) لسان العرب، محمد بن مكرم بن منظور (م ٧١١)، دار الفكر، بيروت، سوم، ١٤١٤ق.
- (١١٩) لسان الميزان، احمد بن على بن حجر عسقلانى (م ٨٥٢)، موسسه اعلمى، بيروت، دوم، ١٣٩٠ق.
- (١٢٠) المبسوط، محمد بن حسن طوسى (م ٤٦٠)، مكتبه مرتضوية، تهران، سوم، ١٣٨٧ق.
- (١٢١) مجمع البحرين، فخر الدين طريحي (م ١٠٨٧)، مرتضوى، تهران، سوم، ١٤١٦ق.
- (١٢٢) مجمع البيان، فضل بن حسن طبرسى (م ٥٦٠)، ناصر خسرو، تهران، سوم، ١٣٧٢ش.
- (١٢٣) مجمع الفائدة، احمد بن محمد اردبيلى (م ٩٩٣)، انتشارات اسلامى، قم، اول، ١٤٠٣ق.
- (١٢٤) مجمل اللغة، احمد بن فارس (م ٣٩٥)، دارالفكر، بيروت، ١٤١٤ق.
- (١٢٥) المجموع، محيى الدين بن شرف نووى (م ٦٧٦)، دارالفكر، بيروت.
- (١٢٦) محاسن التاويل، محمد جمال الدين قاسمى (معاصر)، دارالكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٨ق.

- (١٢٧) المحاسن، احمد محمد بن خالد برقي (م ٢٧٤)، دارالكتب الاسلامية، تهران.
- (١٢٨) المحصول في علم اصول الفقه، محمد بن عمر فخرالدين رازي (م ٦٠٦)، مكتبة نزار مصطفى، مكة المكرمة، دوم، ١٤٢٠ق.
- (١٢٩) المحكم و المحيط الاعظم، علي بن ابراهيم بن سيده (م ٤٥٨)، دارالكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤٢١ق.
- (١٣٠) المحلى، علي بن احمد بن حزم (م ٤٥٦)، دارالفكر، بيروت.
- (١٣١) المحيط في اللغة، صاحب بن عباد (م ٣٨٥)، عالم الكتاب، بيروت، اول، ١٤١٤ق.
- (١٣٢) المختصر النافع، جعفر بن حسن حلي (م ٦٧٦)، مؤسسة المطبوعات الدينية، قم، ششم، ١٤١٨ق.
- (١٣٣) مختصر خليل، خليل بن اسحاق جندي (م ٧٧٦)، دار الكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٦ق.
- (١٣٤) مدارك الاحكام، محمد بن علي عاملي (م ١٠٠٩)، مؤسسه آل البيت، بيروت، اول، ١٤١١ق.
- (١٣٥) المدونة الكبرى، مالك بن انس (م ١٧٩)، مطبعة السعادة، مصر.
- (١٣٦) مرآة العقول، محمد باقر مجلسي (م ١١١١)، دار الكتب الاسلامية، تهران، دوم، ١٤٠٤ق.
- (١٣٧) المراسم العلوية، حمزة بن عبدالعزيز سلار ديلمي (م ٤٦٣)، منشورات الحرمين، قم، اول، ١٤٠٤ق.
- (١٣٨) المسائل الصاغانية، محمد بن محمد بن نعمان بغدادى مفيد (م ٤١٣)، كنگره جهانى شيخ مفيد، قم، اول، ١٤١٣ق.
- (١٣٩) المسائل الناصريات، علي بن حسين شريف مرتضى (م ٤٣٦)، رابطة الثقافة، تهران، اول، ١٤١٧ق.
- (١٤٠) مسالك الافهام، زين الدين بن علي شهيد ثاني (م ٩٦٦)، مؤسسة المعارف الاسلامية، قم، اول، ١٤١٣ق.
- (١٤١) مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نوري (م ١٣٢٠)، مؤسسه آل البيت، قم، بيروت، اول، ١٤٠٨ق.
- (١٤٢) مصابيح الاحكام، سيد مهدي بحر العلوم (م ١٢١٢)، ميثم تمار، قم، اول، ١٤٢٧ق.
- (١٤٣) المصباح المنير، احمد بن محمد فيومي (م ٧٧٠)، دار الرضى، قم، اول.
- (١٤٤) معالم الدين، حسن بن زين الدين عاملي (م ١٠١١)، مؤسسه نشر اسلامي، قم.
- (١٤٥) معاني الاخبار، محمد بن علي بن بابويه قمى (م ٣٨١)، انتشارات اسلامي، قم، ١٣٦١ش.
- (١٤٦) المعبر، جعفر بن حسن حلي (م ٦٧٦)، مؤسسه سيد الشهداء، قم، اول، ١٤٠٧ق.
- (١٤٧) معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله حموى (م ٦٢٦)، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٣٩٩ق.
- (١٤٨) معجم رجال الحديث، سيد ابو القاسم خويى (م ١٤١٣)، پنجم، ١٤١٣ق.
- (١٤٩) معجم مقائيس اللغة، احمد بن فارس (م ٣٩٥)، دفتر تبليغات اسلامي، قم، اول، ١٤٠٤ق.
- (١٥٠) معدن الجواهر، محمد بن علي كراچكى (م ٤٤٩)، مطبعة مهر، قم، دوم، ١٣٩٤ق.
- (١٥١) معرفة الثقات، احمد بن عبد الله عجلي (م ٢٦١)، مكتبة الدار، مدينة، اول، ١٤٠٥ق.
- (١٥٢) مغنى المحتاج، محمد شريبينى (م ٩٧٧)، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٣٧٧ق.
- (١٥٣) المغنى، عبدالله بن قدامة (م ٦٢٠)، دارالكتاب العربي، بيروت.
- (١٥٤) مفاتيح الغيب، محمد بن عمر فخر الدين رازي (م ٦٠٤)، دار احياء التراث العربي، بيروت، سوم، ١٤٢٠ق.
- (١٥٥) مفتاح العلوم، يوسف بن ابى بكر سكاكى (م ٦٢٦)، دارالكتب العلمي، بيروت، دوم، ١٤٠٧ق.
- (١٥٦) مفتاح الكرامة، سيد جواد بن محمد عاملي (م ١٢٢٦)، انتشارات اسلامي، قم، اول، ١٤١٩ق.
- (١٥٧) مفردات الفاظ القرآن، حسين بن محمد راغب اصفهاني (م ٥٠٢)، دار العلم، لبنان، اول، ١٤١٢ق.

- (١٥٨) المقاصد العلية، زين الدين بن علي شهيد ثاني (م ٩٦٦)، دفتر تبليغات اسلامي، قم، اول، ١٤٢٠ق.
- (١٥٩) المقنع، محمد بن علي بن بابويه قمي (م ٣٨١)، موسسه امام هادي (ع)، قم، اول، ١٤١٥ق.
- (١٦٠) المقنعة، محمد بن محمد بن نعمان بغدادى مفيد (م ٤١٣)، كنگره شيخ مفيد، قم، اول، ١٤١٣ق.
- (١٦١) المنثور فى القواعد، محمد بن بهادر زركشى (م ٧٩٤)، دار الكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤٢١ق.
- (١٦٢) منية المرید، زين الدين بن علي عاملى (م ٩٦٥)، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، اول، ١٤٠٩ق.
- (١٦٣) الموافقات فى اصول الشريعة، ابو اسحاق شاطبى (م ٧٩٠)، مكتبة عصريه، بيروت، ١٤٢٥ق.
- (١٦٤) مواهب الجليل، محمد بن محمد حطاب رعينى (م ٩٥٤)، دار الكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤١٦ق.
- (١٦٥) موسوعة الفقه الإسلامى طبقاً لمذهب أهل البيت (ع)، جمعى از محققان، موسسه دائرة المعارف فقه اسلامي، قم، اول، ١٤٢٣ق.
- (١٦٦) الموطأ، مالك بن أنس (م ١٧٩)، دار احياء التراث العربى، بيروت، اول، ١٤٠٦ق.
- (١٦٧) الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائى (م ١٤٠٢)، انتشارات اسلامي، قم، پنجم، ١٤١٧ق.
- (١٦٨) النجعة فى شرح اللمعة، محمد تقى شوشترى (م ١٤١٦)، صدوق، تهران، اول، ١٤٠٦ق.
- (١٦٩) ضد القواعد الفقيهية، مقداد بن عبدالله سيورى (م ٨٢٦)، كتابخانه آيت الله مرعشى، قم، اول، ١٤٠٣ق.
- (١٧٠) نفائس الاصول فى شرح المحصول، احمد بن ادريس قرافى (م ٦٨٤)، المكتبة العصرية، بيروت، سوم، ١٤٢٠ق.
- (١٧١) النهاية فى غريب الحديث و الاثر، ابن اثير جزرى (م ٦٠٦)، اسماعيليان، قم، اول.
- (١٧٢) النهاية، محمد بن حسن طوسى (م ٤٦٠)، دارالكتاب العربى، بيروت، دوم، ١٤٠٠ق.
- (١٧٣) نهج البلاغة، محمد بن حسين سيد رضى (م ٤٠٦)، موسسه نهج البلاغة، قم، اول، ١٤١٤ق.
- (١٧٤) نيل الاوطار، محمد بن علي شوكانى (م ١٢٥٥)، دارالجيل، بيروت، ١٩٧٣م.
- (١٧٥) الواضح فى اصول الفقه، ابو الوفاء على بن عقيل بغدادى (م ٥١٢)، موسسه الرسالة، بيروت، اول، ١٤٢٠ق.
- (١٧٦) الوافى، محسن فيض كاشانى (م ١٠٩١)، مكتبة الامام اميرالمومنين (ع)، اصفهان، اول، ١٣٦٥ش.
- (١٧٧) وسائل الشريعة، محمد بن حسن حر عاملى (م ١١٠٤)، موسسه آل البيت، قم، اول، ١٤٠٩ق.
- (١٧٨) الوسيلة، محمد بن علي بن حمزة طوسى (م ٥٦٦)، كتابخانه آيت الله مرعشى، قم، اول، ١٤٠٨ق.
- (١٧٩) ولايت فقيه در حكومت اسلام، سيد محمد حسين حسيني تهرانى (م ١٤١٦)، انتشارات علامه طباطبائى، مشهد، دوم، ١٤٢١ق.
- (١٨٠) هداية المسترشدين، محمد تقى اصفهانى (م ١٢٤٨)، چاپ سنگى، قم.